

سلسله نگرشهای اعتقادی ۱۴

وحدانیت

در بیان وحدانیت و توحید و توحیدیت
در بیان وحدانیت و توحید و توحیدیت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اما الجدار

نویسنده:

حسین غیب غلامی هرساوی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
و اما الجدار	۷
مشخصات کتاب	۷
مقدمه	۷
واما الجدار	۸
سخنی از جدار	۸
تفسیر آیه کریمه‌ی جدار	۹
جدار و کنز مخفی	۱۱
حفظ حرمت صالحان	۱۲
رعایت حقوق اهل بیت	۱۳
رعایت حقوق اهل بیت	۱۷
آیه‌ی مودت	۱۷
عمق نافرمانی	۱۸
اهل بیت در آیه‌ی تطهیر	۱۹
اهمیت ذوی القربی	۲۱
جلالت بیت فاطمه	۲۲
جلالت بیت فاطمه	۲۲
برتری بیت فاطمه بر روضه‌ی رسول الله	۲۵
کلمات الفقهاء در برتری بیت فاطمه	۲۶
اعتراف در هتک بیت فاطمه	۲۶
تعمیر دیوار یتیم یا آتش در بیت	۲۷
روایه ابن ابی شیبۀ	۲۹
ابن ابی شیبۀ و کتاب المصنف	۲۹

۲۹	رواه الحديث
۳۰	روايه البلاذري في الأنساب
۳۰	البلاذري و كتبه
۳۱	مناقب فاطمه
۳۱	مناقب فاطمه در حديث سنت
۳۴	پاورقی
۳۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

و اما الجدار

مشخصات کتاب

سرشناسه: غیب‌غلامی حسین عنوان و نام پدیدآور: و اما الجدار... آیه جدار و مظلومیت بیت فاطمه علیه‌السلام حسین غیب‌غلامی
 هرساوی مشخصات نشر: قم دلیل ما، ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: ص ۱۲۸ فروست: (سلسله نگارهای اعتقادی ۱۴) شابک: ۹۶۴-۷۵۲۸-۹۲-۲۶۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۷۵۲۸-۹۲-۲۶۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت
 زیرنویس عنوان دیگر: آیه جدار و مظلومیت بیت فاطمه علیه‌السلام موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ق ۱۱ موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- تعقیب و ایذا آ موضوع: خاندان نبوت موضوع: تفاسیر (سوره کهف آیه ۸۲) رده
 بندی کنگره: BP۲۷/۲ غ ۲۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۱۴۲۷۵

مقدمه

آنانکه با قرآن آشنائی داشته و با دیده‌ی تدبّر و عبرت به قصه‌های این کتاب آسمانی نظر می‌نمایند هر کدام به تناسب حال خویش
 بنوعی از این کتاب آسمانی درس گرفته و توشه برمی‌دارند. داستان موسی و خضر علیهما‌السلام از جمله داستانها و حکایاتی
 می‌باشد که هر کس به تناسب و فراخور حال خویش آنرا شنیده و با چگونگی آن آشنا می‌باشند، جذابیت این داستان بقدری است
 که هر بینش و فکری را بنوعی بخود جذب نموده و از رمز و رازهای آن استفاده می‌نماید، این داستان صرف نظر از جنبه‌های
 مختلف کاربردی، یکی از آموزنده‌ترین کلاسهای تربیتی قرآن می‌باشد. رخ داد غیر منتظره‌ای که در این داستان پیش می‌آید، حامل
 پیامهای پنهان و آشکاری می‌باشد که در این آیات مختصر گنجانیده شده است. موسی با خضر همنشین می‌گردد، جذبه‌های گیرای
 همنشینی خضر، موسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، او دیگر نمی‌تواند براحته از خضر دست بردارد و یا دل برکند، از او تقاضای
 مصاحبت و همراهی در سفر می‌نماید، او نمی‌پذیرد زیرا معتقد است که موسی با آنکه پیامبری اولی‌العزم بوده توانائی مصاحبت با
 او را دارا نمی‌باشد، این امتناع آتش [صفحه ۸] شوق موسی را فروزانتر نموده، اصرار فراوان می‌نماید تا سرانجام خضر می‌پذیرد تا
 موسی همسفر او گردد بشرط آنکه هر چه در این سفر می‌بیند تحمل نموده و لب فروبندد. مرحله‌ی اول سفر، موسی و خضر سوار
 بر کشتی می‌شوند، در آن هنگام خضر به سوراخ کردن کشتی مشغول می‌گردد! موسی از او سبب کار را جویا، و غرق مسافران
 کشتی را خاطر نشان می‌نماید، خضر به او می‌گوید: مگر قرار ما بر این نبود که تو سکوت اختیار نموده و سخنی نگوئی؟ موسی
 طلب عفو نموده و از او می‌خواهد تا او را در این باره مؤاخذه ننماید. مرحله‌ی دوم سفر پیش می‌آید، این بار به نوجوانی می‌رسند
 که خضر او را به قتل می‌رساند! تحمل قتل نوجوان بر موسی دشوار می‌آید این بار نیز لب به اعتراض می‌گشاید، و به او می‌گوید:
 تو بدون هیچ جرم و گناهی نفس محترمی را بقتل رساندی! خضر دوباره او را توبیخ می‌نماید، مگر قرار ما بر این نبود که لب
 فروبندی و سخن نگوئی؟ دوباره عهد خویش را تکرار می‌نمایند، اگر بار دیگر صبر و تحمل پیشه ننماید، نمی‌تواند با او به سفر
 ادامه دهد. موسی می‌پذیرد، مرحله‌ی سوم سفر فرامی‌رسد، که روح نوشته‌ی حاضر برگرفته‌ی از نکات دقیق این اتفاق مهم می‌باشد.
 در مرحله‌ی سوم سفر، گذر موسی و خضر به قریه‌ای می‌رسد که اهالی [صفحه ۹] آن قریه از پذیرش آنها روی برمی‌تابند، در آنجا
 دیواری می‌بینند که در حال فروریختن می‌باشد، خضر به عمارت آن دیوار همت می‌گمارد، و آنرا تعمیر می‌نماید، موسی به او
 می‌گوید: مزدکار خود را طلب نماید، خضر برای آخرین بار از موسی می‌خواهد که به مصاحبت خویش با او پایان دهد زیرا او
 توانائی مصاحبت با او را دارا نمی‌باشد! و سپس جریان هر یک از آن سه رویداد مهم را به این ترتیب برای او بیان می‌نماید: اما
 داستان سوراخ کردن کشتی از این قرار بود که: آن طرف دریا غاصبی ستمگر بود که کشتیهای بدون عیب و نقص را برفع خویش

مصادره و غصب می‌نمود، و آن کشتی هم از آن مردمانی فقیر و بی‌بضاعت بود، که اگر بدست آن ظالم می‌رسید آنرا غصب می‌نمود، و من با سوراخ کردن آن، کشتی را ناقص نموده تا مورد رغبت و اقبال آن ستمگر واقع نگردیده و از غصب رهائی یابد. و اما جریان دوم، و کشتن آن نوجوان: همانا پدر و مادر او خداپرست و دارای ایمان بودند، خوف آن می‌رفت که این جوان در آینده برای پدر و مادر خود مشکلاتی ایجاد نماید، پس او را بقتل رساندم تا مانعی را از پیش پای آندو برداشته باشم. و اما داستان جریان سوم این ماجرا بر این بود: آن دیوار از آن دو فرزند یتیم بود که در زیر آن گنجی نهان گردیده بود، من دیوار را بخاطر پدر آنها که مردی صالح بود تعمیر نمودم، تا از خرابی آن جلوگیری نموده باشم! و گنج در وقت لازم بدست آن دو یتیم افتاده باشد. [صفحه ۱۰] برای هر کس ممکن است این سؤال پیش آید، که راز و رمز این واقعه و پیش آمدن صحنه‌های متعدد این سفر پرماجرا آنهم برای پیامبری اولوالعزم چگونه می‌تواند بوده باشد؟ هنگام مطالعه با خود می‌اندیشیدم که حتما باید در این داستان حکمت‌های فراوان وجود داشته باشد تا خداوند حکیم آنرا داستان آموزش پیامبری اولوالعزم داده باشد. حلّ این معمای سربسته را کلامی از حضرت صادق علیه‌السلام روشن نمود که در آن فرمود: «احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین و کان ابوهما صالحا» ترجمه: رعایت حال ما اهل بیت را بنمائید همانطوریکه عبد صالح رعایت حال آن دو یتیم را بخاطر پدر آنها که مرد صالحی بود بجا آورد! با دیدن این روایت و شرح آن، معمای این قصّه حل، و سرّ محرومیت غیر اولوالالباب از فهم آیات قرآنی مشخص گردید! حکایت آن واقعه‌ی تلخ، و آن غروب پس از آفتاب خاندان پیامبر را که تنها یادگاران آنحضرت بودند. مگر بهای خانه‌ی آنان کمتر از بهای آن جدار، و کنز ولایت در آن ناچیزتر از کنز مخفی آن بود؟ خضر در آن روزگار برای پیامبری همچون موسی بیان نمود تا تمامی ابنای بشر در تمامی ادوار تاریخ بدانند که حرمت انسان پاک سرشت و نیکوکار را همیشه باید پاس داشت، و همواره باید به نیکی از آن یاد، [صفحه ۱۱] و خاطره‌ی او را در عقاب و نسل‌های بعدی زنده نگه داشت. آیه‌ی پرآموزه و سراسر حکمت و درس این داستان را قرآن از آن جهت ذکر نمود، تا یکی از حکمت‌های فراوان آن، پاس حرمت و تعظیم و تحلیل از کرامت انسان باشد. و سزاوار است که ظرائف و دقائق اینگونه آیات همواره با زمزمه‌های غمگساری مصائب، هم‌نوا گردیده و از نسیمات و برکات آن هم نوائی و همدردی بهره جست. (و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحتہ کنز لهما و کان ابوهما صالحا) [۱]. و اما آن دیوار از آن دو نوجوان یتیم شهر بود که گنجی در زیر آن پنهان گردیده و پدر آنها مرد صالحی بود. این نوشته را که بهمین انگیزه ترتیب یافت، مروّری گذرا بر مصائب فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله بخصوص صدیق‌ه‌ی طاهره علیهاالسلام تنها دختر آن حضرت می‌باشد، که برخلاف رعایت حال یتیمانی که در داستان موسی و خضر بدان اشاره گردید، بعد از آن حضرت مورد ستم و آزار قرار، و حقوق آنها در نظر گرفته نشد. فصل اول این نوشته: بیان آیه‌ی شریفه و دیدگاه مفسرین. فصل دوم: مقایسه‌ای در حفظ حرمت آن دیوار، و تخریب بیت فاطمه علیهاالسلام. فصل سوم: جلالت بیت فاطمه علیهاالسلام. [صفحه ۱۲] فصل چهارم: مناقب فاطمه علیهاالسلام در حدیث سنّت. در خاتمه با ناتوانی و عجز، قلم را که همچنان سرگشته و حیران از زبان افتاده، کناری نهاده، دست هدایت گر و لطف عمیم را طلب می‌نماید، تا از ره لطف عنایتی فرماید. ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم. قم المقدسه - آبان ۸۰ - شعبان المعظم ۱۴۲۲ هـ حسین غیب غلامی هرساوی [صفحه ۱۵]

و اما الجدار

سخنی از جدار

حقیقتی برگرفته از نگاهی پرمز و راز، در تفسیری از نهان خانه‌ی اسرار تعمیر آن دیوار. درسی از لطافت درک مودّه القربی، در حفظ حرمت صالحان زمین، و رعایت فرزندان نسل‌های بجای مانده از او، که با نگاهی دردمندانه در بی‌حرمتیها به همه‌ی خوبیها

تجسد و تجسم خویش را در مظلومیت‌های بیت فاطمه علیها السلام و رنج و آزارهای او، برای همیشه تاریخ بیادگار گذاشته است. مقایسه‌ای مطابق با حقائق و لطائف کتاب آسمانی، که پویندگان را قدمی دیگر با تعالیم دینی و فرامین آسمانی آشنا می‌سازد. چهار نکته مجال سخن و گفتگو را در این نوشته فراروی خواننده باز می‌گرداند: ۱- تعمیر جدار. ۲- رعایت یتیم. ۳- حراست از کتز. ۴- حرمت صالحان. نکته‌ی اول: خضر به تعمیر دیواری همت گمارد تا یتیمی از حق خود محروم نگردد. [صفحه ۱۶] دیگر آنکه، به یتیمی دو کودک ترحم گردید بدون آنکه ذکری از امتیازات آن دو بمیان آمده باشد، و حال آنکه اولاد رسول خدا سرور و سرآمد صالحان و پرهیزکاران و بهشتیان بودند. «فاطمه بضعه منی...» [۵]. «سیده نساء اهل الجنة» [۵]. «سیده نساء العالمین و سیده نساء المومنین؟ و سیده نساء هذه الامة؟!» [۵]. و «الحسن والحسين سیدا شباب اهل الجنة» [۵]. دیگر آنکه: حراست از کتز، که به علم و ثروت معنوی بجای مانده از نیاکان بود، محترم شمرده شد، اگر چه میراث بجای مانده از بیت رسول بیغما، و باب علم نبی مورد ستم واقع گردید. و چهارم آنکه: حرمت پدری صالح در اجداد بسیار دور آندو یتیم رعایت می‌گردد، اگر چه حرمت رسول خدا در حق اولاد او رعایت نگردید. [صفحه ۱۷]

تفسیر آیه کریمه‌ی جدار

همانطوریکه گذشت، مراد از جدار در آیه‌ی مبارکه همان دیواری می‌باشد، که خضر بواسطه‌ی حفظ گنجینه و سرمایه دو یتیم به تعمیر آن پرداخت، تا از دسترسی و تجاوز بیگانه محفوظ بماند. آیه‌ی، (و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کتز لهما و کان ابوهما صالحا) [۲۱] یکی از آیات بسیار مهم در معرفت علوم و اسرار الهی می‌باشد، که از حقیقت کتز مخفی و مستور و مکنون در اسرار غیب الهی حکایت می‌نماید و به رمز می‌آموزد تا گنجینه‌ها و ذخائر باارزش معنوی از دسترس غیر دور، و در حفاظت از آن سعی بی‌دریغ نمود. این حقیقت نهان، در پرده‌ی اسرار خویش پیامی از نور را در رعایت حریم کبریائی اهل بیت نبی مکرم اسلام به بشر می‌آموزد، تا تفاوت‌های جنود عقل و جهل را از همدیگر متمایز سازد. نمونه‌های عالی تفسیر این کلام آسمانی را، تنها می‌توان از زبان کسانی شنید، که خود فهم کتاب خدا را از سر پرده‌ی غیب آموخته و لسان ناطق اسرار وحی گردیده باشند. آنانکه سرّ حقیقت خلق گردیده، و اسرار وجود آنان همواره جزء مکونات و مستورات مقربین بوده است. [صفحه ۱۸] سخنهای ناگفته فراوان وجود دارد، و در این مجال نیز جای بیان نمی‌باشد. ۱- عن زراره و حران عن ابی جعفر و ابی‌عبدالله علیهما السلام قالاً: یحفظ الاطفال باعمال آبائهم کما حفظ الله الغلامین بصلاح ابیهم. [۱۷]. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نموده‌اند که آن دو امام بزرگوار فرموده‌اند: به احترام اعمال پدران نیک کردار و صالح، فرزندان آنان مورد احترام قرار می‌گیرند، همانطوریکه در آیه‌ی مبارکه آن دو طفل بخاطر صلاح پدر خویش، مورد لطف قرار گرفتند. ۲- و قال زید بن علی علیه السلام: و قرا الایه (و کان ابوهما صالح)، قال: حفظهما الله بصلاح ابیهم، و ما ذکر منهما صلاح، فنحن احق بالموده، ابونا رسول الله صلی الله علیه و آله وجدتنا خدیجه و امنا فاطمه الزهرا و ابونا امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیهم السلام. [۱۸]. زید بن علی بن الحسین آیه‌ی مبارکه‌ی (و کان ابوهما صالح) را قرائت نمود و سپس فرمود: آنها بخاطر اعمال صالح پدر خویش مورد لطف قرار گرفتند، اگر چنین باشد، پس ما سزاوارتر به مودّت و دوستی می‌باشیم، پدر ما رسول خدا و جدّه‌ی ما خدیجه، مادر ما صدیقّه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا و پدر ما علی بن ابی طالب می‌باشد. [صفحه ۱۹] ۳- و فی تفسیر التبیان: و انهما حفظا لصلاح ابیهم و لم یذكر منهما صلاح، و کان بینهما و بین الاب الذی حفظا به سبعة آباء و کان سیاحا. [۱۹]. و شیخ در تبیان گفته است: بخاطر صلاح و نیکوکاری پدر آن دو طفل مورد توجه قرار گرفتند، و کتز بجا مانده آنها از تعرض بیگانه محفوظ گردید، و در آیه‌ی شریفه از صلاح آن دو ذکری بمیان نیامده است، و بین آنها و بین پدرشان هفت پشت فاصله افتاده بود، و شغل پدر آنان سیّاحی بوده است. ۴- و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لیصلح الرجل المؤمن ولده و ولد ولده، و اهل دویرته و دویرات حوله،

فلا يزالون في حفظ الله لكرامته على الله. [۲۰]. پیامبر فرمود: خداوند بخاطر صلاح پدر مومن امور فرزندان او را در نسلهای بعدی اصلاح می‌گرداند، همینطور اطرافیان و همسایگان او، دائما از نعمت او مورد لطف و رحمت قرار می‌گیرند. ۵- و فی تفسیر العیاشی: عن الصادق علیه السلام ان الله لیحفظ ولد المومن الی الف سنه، و الغلامین کان بینهما و بین ابویهما سبعمائت سنه. [۲۱]. [صفحه ۲۰] و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است، که فرمود: خداوند اولاد شخص مؤمن را تا هزار سال در نسلهای او مورد لطف خود قرار داده، و در آیهی مبارکه، آن دو یتیم با پدر نیکوکار و صالح خود هفت صد سال فاصله داشتند. ۶- و فی تفسیر العیاشی: فلعل المراد ان الله تعالی کما حفظ العلم تحت الجدار للغلامین لصلاح ابیهما، فلذلک حفظ العلم لصلاح علی و الحسن و الحسین علیهم السلام فی اولادهم الی ان یتظهر القائم علیه السلام، للخلق، او حفظ علم الرسول بامیرالمومنین للحسین صلوات الله علیهم، فاقام علیا للخلافه بعد ان اصابه ما اصابه من المخالفین والله یعلم، و کان ابوهما صالحا، و کان بینهما و بین هذا الاب الصالح سبعون ابا حفظهما الله بصلاحه. [۱۷]. در تفسیر عیاشی چنین آمده است: شاید مراد از کنز مخفی در تحت جدار که خداوند آنرا از دستبرد دیگران حفظ نمود این باشد، که تمامی علوم را که خداوند به رسولش داده بود بواسطه حرمت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین برای اولاد آنان تا وجود اقدس صاحب الزمان حفظ نماید، پس علی بن ابی طالب بعنوان خلیفه رسول خدا، که پس از آن حضرت با مصیبت بارترین ظلمها از ناحیهی مخالفین مواجه گردید، و با همه‌ی آن مصائب باز امانت الهی را با تمامی مشکلات آن به امامان بعد از خود رسانید. [صفحه ۲۱] و در آیهی مبارکه: پدر آن دو یتیم نیز مرد صالحی بود، و آنچه را که در طول هفتاد نسل بر آنها واقع شده بود بخاطر صلاح و عمل نیک او صورت پذیرفته بود. ۷- أمالی شیخ الطائفة: باسناده الی جعفر بن حبیب النهدی أنه سمع جعفر بن محمد یقول: احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین، و کان ابوهما صالحا. [۱۸]. شیخ طوسی در کتاب امالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: همانطوریکه بخاطر آن بنده‌ی صالح خداوند یتیمان او را مورد لطف و مهربانی قرار داد، با ما نیز شما همانطور رفتار نمائید. ۸- و عن مسعده بن صدقه عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال: ان الله لیخلف العبد الصالح من بعد موته فی اهله و ماله، و ان کان اهله اهل السوء، ثم قرا الایه (و کان ابوهما صالحا). [۱۹]. در این روایت امام صادق می‌فرماید: خداوند ادامه‌ی حیات مرد صالح را در مال و فرزندان او قرار خواهد داد اگرچه فرزندان او نیکوکار نباشند، و سپس آن حضرت آیهی شریفه را تلاوت فرمود: (و کان أبوهما صالحا). این نمونه اقوالی بود که در تفاسیر شیعی ذکر گردیده، و در تفاسیر [صفحه ۲۲] اهل سنت نیز اقوال به همین وزن قابل ذکر می‌باشد. ابن کثیر در تفسیر خود از ابن عباس روایت می‌کند که کنز در آیهی شریفه علمی بود که از نیاکان آنها بجای مانده بود. قال ابن عباس: الكنز، ما کان الكنز إلا علما. [۲۰]. و قوله: (و کان ابوهما صالحا) فیه دلیل علی ان الرجل الصالح یحفظ فی ذریته و تمشل بر که عبادته لهم فی الدنيا والاخره بشفاعته فیهم و رفع درجاتهم الی اعلی درجه فی الجنه لتقر عینه بهم کما جا فی القرآن و وردت به السنه، قال سعید بن جبیر عن ابن عباس: حفظ بصلاح ابیهما و لم یذكر لهما صلاحا و تقدم انه کان الاب السابع. [۲۱]. ابن عباس می‌گوید: مراد از کنز در آیه شریفه علم می‌باشد. و اینکه می‌فرماید: پدر آنان مرد صالحی بود، این می‌باشد: که وجود مرد صالح بعد از حیات او در فرزندان حفظ خواهد گردید، و آنها از وجود برکات عمل خیر او و عبادتهای او در دنیا و در آخرت بهره‌مند خواهند گشت، با شفاعت او منزلت و درجه‌ی افراد بالا گرفته می‌شود، همانطوریکه در قرآن و سنت بدان عنایت شده است. سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که: بخاطر صلاح آن پدر، اولاد او محترم گردیدند، و همانطوریکه در آیه ملاحظه می‌شود ذکر از آن دو فرزند بمیان نیامده است، [صفحه ۲۳] و چنانکه گذشت آن مرد صالح جزء هفتمین جد آنها محسوب می‌گردیده. و قال الحضرمی فی رشفه الصادی: و صح عن ابن عباس فی قوله تعالی: (کان ابوهما صالحا) [۱۷] انه قال: حفظا بصلاح ابیهما و ما ذکر عنهما صلاحا. [۱۸]. و روی انه کان بینهما سبعة او تسعة آباء، فکیف لا تحفظ ذریه النبی به، وان کثرت الوسائط بینهم و بینة. و من ثم قال جعفر الصادق علیه السلام: «احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین و کان ابوهما صالحا»

اخرجه عبدالعزيز بن الأخضر في معالم العترة. [۱۹]. و نقل السيد السهمودي عن الحافظ جمال الدين الزرندی قال: يروى ان على بن الحسين قال: «ايها الناس ان كل صمت ليس فيه فكر فهو عي، وكل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء، ألا أن الله عزوجل ذكر اقواما بابائهم فحفظ الابنا للاباء قال تعالى: (و كان ابوهما صالحا) [۲۰] وقد حدثني ابي عن آبائه انه كان التاسع من ولده، و نحن عترة الرسول صلى الله عليه و آله احفظونا لرسول الله، قال الراوى فرايت الناس ييكون من كل جانب. [صفحه ۲۴] قال بعض العلما: إذا كان الله تعالى أوصى باولاد الصالحين فقال: (كان أبوهما صالحا) فما ظنك باولاد الاولياء، و اذا كان كذلك في اولاد الاوليا فما ظنك باولاد الشهداء، ثم ما ظنك باولاد الصديقين، ثم ما ظنك باولاد النبيين، ثم ما ظنك بأولاد المرسلين، ثم ماعسى ان يعبر به عن أولاد سيّد المرسلين و خاتم النبيين. [۲۱]. حضر مى صاحب رشفه الصادى مى گوید: اين حديث از اين عباس صحيح مى باشد که در ذيل آيهى (كان ابوهما صالحا) گفته است: یتیمان که مورد لطف خضر قرار گرفتند از آن جهت بود که پدر آنها مرد صالحی بود. و روایت شده است که بين آنها و بين پدر آنان هفت يا نه پشت فاصله افتاده بود. پس چطور ذريه‌ی پیامبر بواسطه آن حضرت مورد لطف و مهربانی قرار نگيرند اگرچه فاصله آنها از آن حضرت زياد شده باشد. و در همین رابطه بود که حضرت صادق عليه السلام فرمود: مراعات ما را بنمائيد همانطوریکه فرزندان مرد صالح بواسطه‌ی پدر خود مورد عنايت قرار گرفتند. و سمهودی از زرندی نقل نموده است: که حضرت سجاد فرمود: ای مردم بدانيد که هر سکوتی که در او تفکر نباشد باطل است، و هر سخنی که در آن ذکر خدا نباشد سخنی بی فائده مى باشد. آگاه باشید، که خداوند اقوامی را در قرآن ذکر فرموده، که بواسطه پدران خود مورد لطف قرار گرفته‌اند، چنانکه مى فرماید: (كان ابوهما صالحا) بتحقيق که [صفحه ۲۵] پدرم از پدران خود نقل نموده است که آن یتیمان در آيه شريفه به نه واسطه به آن جدّ صالح خود مى رسیدند. پس شما نیز ما اهل بیت را که فرزندان پیامبر مى باشیم بخاطر آن حضرت رعایت نمائيد. راوی مى گوید: با شنیدن این کلام از على بن الحسين صدای گريه‌ی مردم از هر طرف بلند شد. و بعض از علماء گفته‌اند: اگر چنین باشد که بخاطر پدران صالح فرزندان آنان مورد احترام قرار گیرد، چگونه است رعایت فرزندانى که پدران آنها از اولياء خدا بوده باشند؟! و اگر اولاد اولياء چنان باشد، پس چگونه است اولاد شهدا، و چگونه است حال فرزندان صديقين، و چگونه است رعایت اولاد انبياء، و سپس چگونه است رعایت اولاد سيّد المرسلين و خاتم پیامبران!!

جدار و کنز مخفی

گفته شد، که مراد از کنز تحت جدار در آيه‌ی مبارکه علمی بود که از پدران آنان بجای مانده بود، که خضر در حفظ و حراست از آن همّت گماشت، تا به اهلش رسیده، و نامحرمان و نااهلان را بدان دست رسی نباشد. آنگاه که اسرار علوم و حقائق مکنون را رسول خدا به على بن ابی طالب تعلیم و ذخيره‌ی قلوب پاک و طاهر فرزندان او گردانید [۲۲]، نه [صفحه ۲۶] تنها در حفظ آن کوشا نگردیدند، بلکه همواره در صدد تخریب آن برآمده، و دیگران را نیز بر آن ترغیب نمودند!! از آن زمان که در «يوم الدار» على بن ابی طالب مورد توجه رسول خدا قرار گرفت، و بنا بر آن نهاده شد که او وصی و خليفه‌ی بعد از نبی بوده باشد، کينه‌ی او نیز در دلهاى جماعت منافق قرار گرفت، و با آن به ستیز برخاستند. حق او را در خلافت پایمال، و تمامی فضیلتهاى انسانی را یکجا نابود، و رعایت شئون دینی و اخلاقی را مهمل و بدون خاصیت گردانیدند، سقیفه‌ی فتنه را پا نمودند، خانه‌ی وحی را مورد تاخت و تاز خود قرار داده، و دختر پیامبر خدا را که تنها و بی یاور گریده بود مظلومانه مورد ستم و ظلم قرار دادند. و اما این حسادت [۲۳] و رقابت و کينه‌توزی بر این کنز گرانبها که تا حدّ ممکن رسول خدا در اختفای آن سعی نموده بود هیچگاه با رفتن على و فاطمه هم پایان نرسید. ستمهای ستمگرانه را بر سبط اکبر روا داشته و شقاوت و بیداد بنی امیه و بنی مروان آغاز، تا واقعه‌ی طف و قتل سيّد الشهداء عليه السلام و اسارت اهل بیت او یکی پس از دیگری واقع گردید. و چگونه نشان دادند که با آن کنز مخفی الهی که در سینه‌ها مستور بود به جنگ برخاسته، و فرزندان پیامبر را در معرض ظالمانه‌ترین [صفحه ۲۷] بی حرمتها قرار دهند. و اگر روزی امام

صادق شیعه را مورد خطاب قرار داده و به آنها در مورد این کثر الهی سخن گفت، عظمت کثر ولایت و امامت را همراه با شدت بخل و کینه‌ی دشمنان را خاطر نشان گردانید، که فرمود: انتم فی الناس کالنحل فی الطیر و لو ان الطیر یعلم ما فی اجواف النحل ما بقى منها شی الا اكلته. [۲۴]. یعنی: مثل شما در میان مردم همانند زنبور عسل می‌باشید، اگر پرندگان بدانند که در جوف زنبور عسل چه چیزی می‌باشد، زنبور عسلی پیدا نمی‌گردد مگر اینکه او را شکار نموده و می‌خورند.

حفظ حرمت صالحان

از عنوان نمودن صلاح در آیه مبارکه استفاده می‌گردد، که رعایت حال فرزند بلحاظ صلاح پدر موضوعیت داشته و یکی از دستورات دینی و اخلاقی لازم در دین مقدس اسلام می‌باشد. همانطوریکه از تفسیر آیه مبارکه استفاده می‌گردد، پدر صالح در اجداد گذشته و قدیمی این دو یتیم بوده است. این مطلب را که در تعالیم دینی و مذهبی اسلام بدان توجه داده شده است، هرگز نمی‌تواند جزء مطالب اختصاصی اسلام بوده باشد زیرا که ریشه‌ی این امر در اخلاق و نهاد انسان نهفته گردیده، اگر چه در اثر بعض تعالیم غلط بی‌رنگ و بی‌بها گردد، اما هرگز از سرشت [صفحه ۲۸] انسانی نمی‌تواند بدور بوده باشد. پس احترام و تکریم از فرد یا قوم خاصی بواسطه‌ی شخص دیگر امری در فطرت جوامع بشری بوده و مطابق با وجدان بیدار انسان می‌باشد. و بسیار جای تعجب است، که چگونه فرهنگ غلط جعل بسادگی و بسرعت در میان مسلمانان رواج و اسباب وهن دینی را در جوامع اسلامی تقویت نموده. پیدایش دو طرز تفکر متباین در باب شفاعت گویای این حرکت آشکار دشمن بر علیه دینداری می‌باشد. در روایات دینی که در میان مسلمانان از اعتبار خاصی برخوردار می‌باشد، دو نوع طرز تفکر وجود دارد: عمده‌ی بحث و نظر تفکر نفی شفاعت و عدم ارتباط عاطفی انسانها نسبت به یکدیگر می‌باشد. گفته شد که در مذاهب اسلامی مدعی تمسک بکتاب و سنت دو طرز تفکر متباین وجود دارد، که یکی از آنها نافی شفاعت و دیگری مثبت آن می‌باشد. بنابر دیدگاه اول، که قطع علائق و ارتباط عاطفی است، حفظ و احترام فرزند و بستگان به اعتبار شخص معنی و مفهومی نمی‌تواند داشته باشد. صحیح بخاری نفی این وابستگی را چنین روایت می‌کند: ان ابا هريره قال: قام رسول الله صلی الله علیه و سلم حین أنزل [صفحه ۲۹] الله عزوجل: (وانذر عشیرتک الاقربین) [۲۵] یا معشر القریش، ائتروا انفسکم لا اغنی عنکم من الله شیئا، یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شیئا! یا عباس بن عبدالمطلب لا اغنی عنک من الله شیئا، و یا صفیه عمه رسول الله لا اغنی عنک من الله شیئا! و یا فاطمه بنت محمد سلینی ما شئت من مالی لا اغنی عنک من الله شیئا! [۲۶]. ترجمه: زمانی که آیه‌ی انذار نازل گردید، پیامبر اقربای خود را جمع نمود و به آنها چنین گفت: برای خود تلاش نمایند، زیرا بودن من برای شما هیچ نفعی نخواهد بخشید، ای فرزندان عبد مناف، ای عباس و ای صفیه و ای فاطمه بدانید که من برای شما در آخرت هیچ نفعی ندارم!! در امور دنیوی اگر بخواهید به شما کمک می‌نمایم. این روایت را بخاری در سه جای کتاب خود نقل نموده و بدین طریق اعتقاد مذاهب اهل سنت را در باب شفاعت مشخص گردانیده. در مقابل این روایت روایتی در سنن ابو داود و مسند احمد ذکر [صفحه ۳۰] شده که نظائر آن در روایات صحیحیه در مذهب اهل بیت فراوان بچشم می‌خورد: ابو داود و احمد که جماعتی از علماء و محدثین اهل سنت کتاب آنها را اصح کتب حدیثی بشمار آورده‌اند، [۲۷] روایت می‌کنند که: خطب رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: ما بال اقوام یزعمون ان رحمی لا تنفع، والذی نفسی بیده ان رحمی لم یوصله فی الدنیا والاخره، و انی فرطکم علی الحوض. ایها الناس الا سیجی قوم یوم القیامه، فیقول القاتل منهم: یا رسول الله انا فلان بن فلان، فاقول: اما النسب فقد عرفت، ولكنکم ارتددتم بعدی و رجعتم القهقری. [۲۸]. ترجمه: ابو داود و احمد بسند صحیح روایت نموده‌اند که رسول خدا خطبه خواند و فرمود: چه چیزی موجب گردیده تا جماعتی گمان کنند که نسبت داشتن با من سودی نخواهد بخشید؟ قسم به آن خداوندی که جان من در قدرت اوست ارحام من در دنیا و آخرت بمن متصل می‌باشند. و من می‌روم و بر حوض وارد می‌گردم و ای مردم بدانید که در قیامت اقوامی می‌آیند و کسی از آنها می‌گوید که من

فلانی فرزند [صفحه ۳۱] فلانی می‌باشم، و من در جواب او می‌گویم: در رابطه با نسب خودت می‌دانی، اما در ارتباط با کمک به تو، حقیقت این است که شما بعد از من مرتد گردیدید و به جاهلیت خود برگشت نمودید. پس با توجه به دو سنخ روایت، دو دیدگاه متناقض در باب شفاعت پدیدار می‌گردد، تردیدی نیست که روایت اول از صحیح بخاری هیچ وجه تصحیحی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا اولاً: آیه‌ی انذار در ابتدای بعثت بوده، که آنزمان هنوز فاطمه متولد نگردیده، تا مورد خطاب پیامبر بوده باشد. ثانیاً: شفاعت به اذن پروردگار، هیچ رادع و مانعی در اعتقاد اسلامی نمی‌تواند داشته باشد، چنانکه فرمود: (من ذا الذی یشفع الا باذنه) [۲۹] و (فما تنفعهم شفاعه الشافعين). [۳۰]. مطالب فراوانی در این باره وجود دارد، که خود بتنهایی می‌تواند کتاب مستقلی را دربر داشته باشد. شفاعت در امور دنیوی دارای نظائر فراوان می‌باشد، و شفاعت در آخرت هم بهمین وزن دارای امثله و شواهد بسیاری می‌باشد، که در جای خود بتفصیل بیان گردیده است. رسول مکرم اسلام از دختر حاتم طائی اکرام بعمل آورد، نفقات [صفحه ۳۲] و هدایائی به او اعطا نموده و سپس او را با احترام خاص به برادرش ملحق گردانید، [۳۱] این عمل از آن حضرت در حقیقت تفسیر آیه‌ی کریمه جدار می‌باشد، که می‌تواند نفوذ صلاح پدر کافر و اسیر محارب را نیز شامل گردد. و صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها آن زمان که خطبه‌ی فدکیه را، در کلماتی معجز آسا، برای همیشگی تاریخ بیادگار گذاشت، تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی جدار را در جمله‌ی: (المرء یحفظ فی ولده) [۳۲] بار دیگر خاطرنشان گردانید. او با دلی سوخته بیان نمود، که خاطره‌ی پدران صالح و نیک کردار را هیچگاه نباید از یاد برد! او غاصبین فدک را در پیشگاه ابناء تاریخ بشری به بند محاکمه کشانید، و با آنها به محاجه برخاست، که شما موجبات غضب و آزار مرا فراهم نمودید، و چه زود فراموش کردید پدرم را، که معلم صلاح و رستگاری بود، و من اکنون در میان شما یتیم او می‌باشم. و راستی چه پریام و چه پرمعنی است، تفسیر آیه‌ی شریفه جدار! تفسیری که در پرده‌ی پر رمز و راز خویش، صیانت از حریم اسلاف و قداست شؤنات نیاکان را در خود ابدی، و در پیام نورانی خود آنرا در وجود نسلهای بجامانده‌ی تاریخ متجلی و ماندگار می‌گرداند. [صفحه ۳۳] اگر صالحان زمین ایمنی یافته، قداست انسان پای برجا، و تعلق یافته‌گان به صالحان زمین نیز در حریم خیر و صلاح از خطر نسبی رهانیده، و طریقی در تربیت و صلاح اجتماع فرا روی بشر باز می‌گردید! چه جای درنگ از حفظ اولاد رسول؟! و چه جای تأمل از شراره‌ی عدو؟ که قداست انسان را شکسته، و بشریت را در سفاکی خود آموزه‌های جاهلی را تلقین، و خشم و غضب و کینه را جایگزین عطوفت دینی و انسانی نموده است!!

رعایت حقوق اهل بیت

تقی الدین مقریزی از علمای بنام و مشهور اهل سنت در کتاب «فضل آل البیت» خود در این رابطه چنین می‌نویسد: «و قال تعالی: (و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحتہ کنز لهما و کان ابوهما صالحا) [۳۳] قال سفیان عن مسعر عن عبدالملک عن میسر عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، فی قوله تعالی: (و کان ابوهما صالحا) قال: حفظا لصلاح ابیهما، و ما ذکر عنهما صلاحا. قال الحاکم: صحیح علی شرط الشیخین. [۳۴]. [صفحه ۳۴] ثم قال: فاذا صح ان الله سبحانه قد حفظ غلامین لصلاح ابیهما فیکون قد حفظ الاعقاب برعایه الاسلاف و ان طالت الاعقاب. و من ذلک ما جاء فی الاثر: ان حمام الحرم من حمامین عشتا علی فم الغار الذی اختفی فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله، فلذلک حرم حمام الحرم. و اذا کان کذلک فمحمّد صلی الله علیه و آله احرى و اولی و احق و اجدر ان یحفظ الله تعالی ذریته، فانه امام الصلحاء و ما اصلح الله فساد خلقه إلا به، و من جمله حفظ الله تعالی لأولاد فاطمه علیها السلام ان لا یدخلهم النار یوم القیامه [۳۵]. ترجمه: بخاطر صلاح و خوبیهای پدر آن دو یتیم، دیوار آنها تعمیر گردید. و حاکم نیشابوری این حدیث با بنابر شرط بخاری و مسلم نیز تصحیح نموده است. خداوند سبحان لازم گردانید، حرمت آن دو یتیم را، بواسطه‌ی نیکبهای پدر صالح آنها، که تا در نسلهای بعدی نیز محفوظ و ماندگار بماند، همانند حرمت ایدای کبوتران حرم از نسل دو کبوتر آشیانه گرفته بر در غار محل اختفای پیامبر. [صفحه ۳۵] و اگر اینچنین باشد پس رعایت حرمت پیامبر خدا از همه

سزاوارتر و اولی و اُحق می‌باشد، خداوند ذریه‌ی او را حفظ نموده و به آنان عنایت فرموده است، و بلطف وجود او فساد برداشته و صلاح و رستگاری حاکم گردید، و ذریه‌ی او از آتش دور گردانید. جماعتی از علمای طوائف مختلف که در مناقب اهل بیت پیامبر و عترت آن حضرت کتاب نوشته، و لزوم فضائل رعایت سادات علویه را با کمال ادب و احترام متذکر گردیده‌اند، هر کدام به بهانه‌ای و با لسانی خاص در این آستان قدم نهاده، و صدق ارادت خویش را ابراز نموده‌اند. جمعی از بزرگان مذاهب مختلف اسلامی بر این اعتقادند که: واجب است فضائل و مناقب اهل بیت پیامبر را بیان، و مستخفین و مخالفین را تعزیر و تأدیب، و از هر کس که بوده باشد، حکم به کفر آنها صادر نمود. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا یومن أحدکم حتی أکون احب الیه من نفسه، و یکون عترتی احب الیه من نفسه» [۳۶]. ایمان ندارد کسی که مرا و اولاد مرا بیشتر از خود دوست نداشته باشد. و اخرج الترمذی، والحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال: «احتبوا اهل بیتی بحبی» [۳۷]. [صفحه ۳۶] اهل بیت مرا بخاطر من دوست داشته باشید. و بعضی دیگر در این رابطه گفته‌اند: کسی که ترک مودّت اهل بیت پیامبر را بنماید، به آن حضرت خیانت نموده است. من ترک الموده فی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقد خانه، و قد قال الله تعالی: (لاتخونوا الله و الرسول) [۳۸]، و من کره اهل بینه فقد کرهه صلی الله علیه و آله ولقد اجاد من افاد: و لا تعدل بأهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السیاده و بغضهم لاهل العقل خسر حقیقی و حبّهم عبادۀ [۳۹]. کسی که از اهل بیت حضرت کراحت داشته باشد، مانند این است که از خود آن حضرت کراحت داشته است. اهل بیت پیامبر کسانی می‌باشند که در نماز بر آنها صلوات فرستاده می‌شود. و در این باره بعض دیگر چنین گفته‌اند: [صفحه ۳۷] من آمن بمحمد و لم یؤمن باهل بینه فلیس بمؤمن، اجمع العلماء والعرفاء علی ذلک و لم ینکره احد. کسی که ایمان به پیامبر داشته ولی به اهل بیت او ایمان نداشته باشد، در حقیقت ایمان نیاورده است، و در این معنا تمامی اهل معرفت اتفاق داشته و آنرا انکار نمی‌نمایند. ملک العلماء شهاب الدین الدولت آبادی [۴۰] در رسالۀ مناقب السادات می‌گوید: هم حجه الله علی الوری فیهم نزل، (هل اتی) [۴۱]، و (قل لا اسئلكم علیه اجرا إلا المودّه فی القربی) [۴۲]، و علیه قول الشاعر: من معشر حبّهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم مودّه القربی واجبه علی المومن والسني بالنص الصریح و من لم یقبل و لم یتبع فلیس بمؤمن موحد بل هو کافر ملحد ملعون مرتد. گروهی که دوستی و محبت به آنها اصل دین، و بغض و دشمنی با آنها کفر، و تقرب آنها موجب نجات و نگاهبان انسان می‌باشد. مودت اهل بیت پیامبر بر هر مؤمن و هر سنی به نص صریح واجب [صفحه ۳۸] می‌باشد، و هر کس ولایت آنها را در این رابطه نپذیرد هرگز مؤمن نبوده، بلکه کافر و ملحد و ملعون و مرتد محسوب می‌گردد. و مناوی در «فیض القدیر» می‌گوید: «... اهل بیتی علی و فاطمه و ابنیها، فاحفظوا حقّی فیهم، واحسنوا الخلافه علیهم باعظامهم واحترامهم و نصّحهم، والاحسان الیهم، و توقیرهم والتجاوز عن مسیئهم، (قل لا- اسئلكم علیه اجرا إلا- الموده فی القربی) [۴۳]. اهل بیت من علی، و فاطمه، و حسن و حسین می‌باشند، پس رعایت حق مرا در حقوق آنها بجا آورید، و با آنها نیک رفتار نمائید، جایگاه آنها را والا، و در احترام آنها کوشا باشید، نصایح آنها را بجان خریده، و احسان نمائید، خداوند می‌فرماید: ای پیامبر بگو: من از شما اجر و مزدی غیر از مودّت اهل بیتم چیز دیگری طلب نمی‌نمایم. [۴۴] ففی توثین عری الايمان للبازری: ان من علامات محبته صلی الله علیه و آله محبه ذریته، و اکرامهم و الاغضاء عن انتقادهم. فمن انتقد ذریه محمد صلی الله علیه و آله لم یحب لمحمد صلی الله علیه و آله قط، و ان یغض الانسان من انتقاد ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل البيت لانهم قوم شرفهم الله تعالی و اجلالهم، فلا تعیب علیهم افعالهم کما تعیب الافعال فیمن اقدارهم بحسب أفعالهم. و قال الشیخ عبدالقادر العبدروسی فی کتاب عقد اللئال فی فضائل [صفحه ۳۹] الال: حکى التقى المقریزی، عن یعقوب المغربی، انه کان بالمدينه النبویه فی رجب سنه سبع عشره و ثمانمائه، فقال له الشیخ العابد الفاسی: و هما بالروضه المکرّمه. انی کنت ابغض اشراف المدينه النبویه بنی حسین، لتظاهروهم بالرفض، فرایت و انا نائم تجاه القبر الشریف رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول: یا فلان باسمی: مالی اراک تبغض اولادی؟ و قال التقی المقریزی: و عندی عدّه حکایات صحیحه مثل هذا فی حق بنی حسن، و بنی حسین، فیاک و الوقیعۀ فیهم و ان کانوا علی ای حاله

لان الولد ولد علی کل حال صلح او فجر [۴۵]. و در این باره ملک العلماء شهاب الدین احمد بن عمر الهندی دولت آبادی صاحب «البحر الموج فی التفسیر والارشاد» و «بدیع البیان والمعانی» در رساله‌ی «مناقب السادات» چنین می‌گوید: «اگر کسی جمیع اساس شرایع بتن معمول دارد و یاهانت علوی را علویک گوید، کافر گردد. و نیز اگر کسی محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله را علیه السلام دشمن دارد کافر گردد، بحدیکه اگر گوید: مصطفی صلی الله علیه و آله کدو را دوست داشته است من دوست ندارم، کافر گردد [۴۶]، و بر این معنی است المتکبر الملعون، یعنی تکبر با مصطفی و با کسانی که تکبر بوی باز گردد. [صفحه ۴۰] بدانکه تکبر و جفا و حقارت ولد بوالد عقلا، و دینا، و حسا، و شرعا، ثابت است، و بر هر آدمی زاد، و بشیر بشر پرورده، عیان و ظاهر و أظهر البیان، بلکه اهانت غلام که نسل آن از اصل جهود باشد سرایت بصاحب است، و این معنی از صبیان کافیه خوان تحقیق کرده باشی که در ترکیب: «زیدا ضربت غلامه»، اهنه تقدیر کرده‌اند، چه گمان است ترا که اهانت کفش عالم را که از پوست گاو و خر است بمساس جلد کفر، کفر بود، لاسیما فرزندی، که جز اصلی و پرکاله‌ی صلبی و قلبی است، اهانت و عناد وی بمصطفی سرایت نکند؟! حاش لله لایظنه أحد لهذا. در تذکره الأولیاء می‌گوید: هر کرا بمحمد ایمانست و باولاد او ایمان ندارد یعنی تا از استکبار و عنا اولادش باز نیامده باشد، و از بهر این در کتاب زاهدی و عیانی می‌گوید: مودت اولاد رسول شرط ایمانست. و نیز بعد ذکر حدیث «حبک فی الشیء یعمی و یصم و یمکم» می‌گوید: نتیجه‌ی این مقاله آنست که مودت اولاد مصطفی خاصه از جهت فرزندی مصطفی است قطع نظر از عبادت و مجوز ایشان زیرا چه در آیه مطلق «قربی» مذکور است، و فرزندی باتباع و صلاح موقوف نیست، الی ان قال: المقصود مودت اولاد رسول بفرمان خداوند رحمان منزل در قرآن بملازمت سماویه، بر جمیع مؤمنان از اصول طاعتست، اگر از جور [صفحه ۴۱] و جفا و عصیان و خطاء ایشان، رعایت ایشان را بازگیری به ابلهی مانی که نماز می‌گذارد و یا روزه داشته، سپس کسی وی را ناسزا گوید وی از سر خشم نماز و روزه مگشت، یعنی بضرر دیگری، عبادت رب گذاشتن ضرر خود است، نه خشم بر دیگری. و نیز در آن مذکور است: شیخ احمد بخاری گوید: هر کرا بأولاد رسول الله صلی الله علیه و آله حُب طبعی است، او در عین عنایت و عطیت است اگرچه گناه عالمیان دارد، و اگر محبت طبعی نباشد باختیار بدست آورد بسعی و کوشش در نیاید، بتحقیق دانند که وی را از رحمت رانده‌اند، اگرچه از صباح تا رواح پیشانی بر زمین مالد و علم اولین و آخرین خوان هیچ سودمند نیاید، و بر آن اعتماد نشاید از آنکه بسیار علماء پارسا رانده شده‌اند، و علامت ثبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارد، و وظیفه‌ی دوستی آنست که از دیدن ایشان خوش شود، و نیز در آن مذکور است که ایذا علویه ایذاء رسول است. و در این باب احادیث کثیره است، بسبب اقتصار مذکور نشد، پس ایذاء حسینیان ایذاء مصطفی و علی و فاطمه است، و ایذاء ایشان بنص و احادیث همه موجب کفر و لعنت است. فبهذا اتفق اهل السنه و الجماعه علی الکفر واللعن علی قاتل الحسین و امره کذا فی السنه و التشریع، و بعد ذکر حدیث: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریاتنا [صفحه ۴۲] خلف أزواجنا، گفته: سؤال: اگر کسی گوید: تأویل این حدیث آنست که: هر که از اولاد مصطفی باایمان آید خلف زوجات در بهشت رود. جواب: مقلد را تأویل احادیث حرام است لانه أقصر من القاصر، و اگر چه مجتهد این تأویل کند روا نباشد، زیرا که اگر این قول روا داریم، در قول رسول تردد باشد، و بشارت برخیزد، زیرا که در بشارت احتمال مبرا است. ولیعلم، ان مولف هذه الرسالة اعنی ملک العلماء، عقد فیها بابا فی اثبات عدم زوال الایمان من جمیع اولاد رسولنا (ص)، و انهم لایموتون مصرین علی الکبیره، و استدلل فیها بالکتاب والایخبار، و اطال فی بیانها و اقتصرنا من هذه الرسالة علی هذا القدر، و هو کاف فی المرام. غرض از بیان تمامی این کلمات این بود که دانسته شود بعضی از طبقات و مذاهب اسلامی نسبت به سادات علوی از اولاد رسول چه اعتقادی داشته و دارند، حال باید دید که اگر نسبت به سادات اعتقاد چنین باشد پس بالنسبه به خود اهل بیت علیهم السلام چگونه خواهد بود!! در اینجا کلامی از فخر رازی نقل می‌نمائیم که در الزام معاندان از اهمیت بالائی برخوردار می‌باشد، او در کتاب فضائل شافعی می‌نویسد: الحجه السادسة: القول بأن الشافعی اخطا فی مسأله کذا، اهانه

[صفحه ۴۳] للشافعی القرشی، و اهانه قرشی غیر جائز فوجب ان لا يكون القطع بخطائه في شيء من المسائل، انما قلنا ان تخطئته اهانت، لان اختيار الخطاء ان كان للجهل فنسبه الانسان الى الجهل اهانه و ان كان مع العلم كانت مخالفه الحق مع العلم بكونه حقا، من اعظم انواع المعاصي، و كانت نسبه الانسان اليه اهانه لله، و انما قلنا ان اهانه القرشي غير جائزه، لما روى الحافظ باسناده عن سعد ابن ابي وقاص، انه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: «من يرد هوان قریش اهانه الله» [۴۷]. و روى ايضا باسناده، عن ابي هريره ان سبيعه بنت ابي لهب جاءت الى النبي صلى الله عليه و آله فقالت: يا رسول الله صلى الله عليه و آله ان الناس يصيحون بي، و يقولون: انك ابنه حماله حطب النار، فقام صلى الله عليه و آله و هو مغضب شديد الغضب، فقال: ما بال اقوام يوذونني في قرابتي، فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله [۴۸]، و من آذى الله كان ملعونا لقوله تعالى (ان الذين يوذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا والاخره) [۴۹]. فاذا ظهر وجه الاستدلال ظهورا لا يرتاب فيه عاقل، و كان الحاكم ابو عبدالله الحافظ يقول: يجب على الرجل ان يحذر من معانده الشافعي و بغضه و عداوته لئلا يدخل تحت [صفحه ۴۴] هذا الوعيد [۵۰]. فخر رازی، چنین اعتقاد دارد: اگر کسی بگوید که شافعی در این مسأله خطا نموده، مانند این است که به یک قرشی اهانت نموده است، و به قرشی اهانت نمودن شرعا جائز نمی باشد، و لازم است انسان در هیچ مسأله قطع به خطای او نداشته باشد، چرا که تخطئه او اهانت محسوب می گردد!! کلام فخر رازی ناظر بر این است که کسی حق ندارد منسوب به قریش را تحقیر نماید، زیرا تحقیر قرشی تحقیر قوم پیامبر محسوب می گردد که در نتیجه به تحقیر خود آن حضرت منتهی خواهد گردید!! حال باید دید که اگر کسی به علی و فاطمه و حسنین و دیگر ائمه اذیت و آزاری رسانده باشد چگونه و دارای چه حکمی می باشد؟! صاحب کتاب «هدایه السعداء» فی شرح «ذخائر العقبی» فی مناقب اُولی القربی، می گوید: قاضی عزّ الحق والدين الزرندی المدنی الحنفی از ابوحنیفه چنین نقل می کند: «انه مرّ یوما فی سکه من سکک بغداد فرای بعض اولاد السادات یلعب بالجوز، فنزل من بغلته و امر اصحابه بالنزول و مشی أربعین خطوه ثم ركب و توجه الى أصحابه فقال: من جال فی قلبه، أو من ظهر علی لسانه انه خیر من صبی أو من غلام من اهل بیت رسول الله صلى الله عليه و آله فهو عندي زنديق.» [صفحه ۴۵] یعنی: روزی ابوحنیفه از کوچه ای عبور می نمود، تعدادی از بچه های سادات در آن کوچه به بازی مشغول بودند، ابوحنیفه از مرکب خویش پیاده شد، و ملازمین و اصحاب خویش را نیز چنین دستور داد، تا چهل قدم پیاده عبور نمایند، و سپس سوار بر مرکب شوند! سپس به اصحاب خود چنین گفت: هر کس در قلبش یا بر زبانش خطور نماید که از بچه سیدی از اهل بیت پیامبر بالاتر است نزد من زنديق می باشد!! این حکایت اگرچه مرسل است و نمی تواند دلیل بر تصحیح داشته باشد، اما در هر صورت الزامی بر معاند طریق اهل بیت خواهد بود، زیرا بسیار دیده می شود که آنها جانب مخالفین طریقه ی اهل بیت علیهم السلام را ترجیح داده، و با تمسک به دلائل واهی و بی اساس مانند: رعایت مصالح عمومی، ظلم بر اهل بیت پیامبر را بر خود موجه گردانیده اند. و در خاتمه کلامی از ابن روزبهان سنی، در فضائل و مناقب آل رسول نقل می نمایم، که فضل آنرا در مقابل علامه ی حلی بیان نموده، که با نقل این کلام این فصل را هم به پایان می رسانیم: قال فی صدر کتاب: و من الغرائب ان هذا الرجل یعنی العلامة و امثاله ینسبون مذهبهم الى الائمه الاثني عشر علیهم السلام و هم صدور ایوان الاصفطا و بدور سما الاجتباء، و مفاتیح ابواب الکرم، و مجادیح هو اطل النعم، لیوث غیاض النبالة، و غیوث ریاض الابالہ، و سباق مضامیر السماحة، و خزان نقود الرماحة، و الاعلام الشوامخ فی [صفحه ۴۶] الارشاد والهدایه، والجبال الرواسخ فی الفهم والدرايه، و هم کما قلت فیهم: شمّ المعاطس من اولاد فاطمه علوّ رواسی طود الغر والشرف فاقوا العرائن فی نشر النندی کرما بسمح کفّ خلا من هجنه السرف تلقاهم فی غداه الروح اذ رجفت اکتاف اکفائهم فی رحبه التلف مثل اللیوث الى الأهوال سارعه حماسه النفس لا میلا الى الصلف بنو علی وصی المصطفی حقا اخلاف صدق نموا من اشرف السلف و قال فی موضع آخر عند ذکر العلامة رحمه الله: نبذا من فضائل اهل البيت من طرق العامه ما هذا لفظه: ما ذکر من فضائل آل فاطمه صلوات الله علی ابيها و علیها و علی سائر آل محمد والسلام، امر لا ینکر فان الانکار علی البحر برمته، و علی البرّ بسعته، و علی الشمس بنورها، و علی الانوار بظهورها، و علی السحاب بجوده، و علی الملک بسجوده انکار

لایزید المنکر الّا الاستهزا به، و من هو قادر علی ان ینکر علی جماعه هم اهل السداد و خزان معدن النبوه و حفاظ آداب الفتوه صلوات الله و سلامه علیهم، ثم ذکر قصیده مشتمله علی [صفحه ۴۷] التسلیم علی النبی و آله باسمائهم الی خاتم الاوصیا صلوات الله علیهم. [۵۱] . [صفحه ۵۱]

رعایت حقوق اهل بیت

آیهی مودت

خداوند متعال در قرآن مزد رسالت رسول را مودّت اهل بیت آن حضرت قرار داد، چنانکه فرمود: (قل لا اسالکم علیہ اجرا الا الموده فی القربی) یعنی: من از شما مزد رسالت خویش را دوستی و مودّت اهل بیتم را طلب می‌نمایم. بخاری در صحیح آیهی مودّت را ذکر نموده، اگرچه او سعی داشته تا در تأویل آن راه ناصواب را طی نماید، اما سرانجام به این حقیقت اعتراف می‌نماید که تعمیم در عنوان ذوالقربی مشروط و مقید به صله‌ی با ذوی القربی حقیقی آن حضرت باید بوده باشد. [۵۲] . اهمیت را که پیامبر اسلام از اهل بیت خود در اذهان بوجود آورده بود مسأله‌ای نبود که بسادگی بتوان آنرا وجه المصالحه‌ی دیگر گروهها و افراد غیر قرار داده و در حق اهل بیت او فراموش گردد، از این جهت دیده می‌شد که تنها اهل بیت طاهرین آن حضرت بودند که به این گونه [صفحه ۵۲] آیات استدلال و از آن در مناقب خود استفاده می‌نمودند. مردمانی که بارها دیده و شنیده بودند که پیامبر اسلام دربارهی اهل بیت خویش چگونه سفارش می‌فرماید. فخر رازی در تفسیر خود مطلبی ذکر نموده که دهلوی صاحب تحفه‌ی اثنا عشریه نیز آنرا در طعن بر شیعه و در نفی اذیت و آزارهای فاطمه بدست صحابه نقل نموده که آن چنین می‌باشد: «و در این مقام امام فخرالدین رازی تقریری دارد بغایت دل چسب و ذهن نشین، گفته است: که فرقه‌ی روافض نزد من کمتر از مورچه‌ی سلیمانند در عقل و اعتقاد نیک پیغمبر خود، زیرا که مورچه‌ی سلیمان بتابعان خود گفت: که (یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون) [۵۳] ، ترجمه: یعنی ای فرقه‌ی موران در سوراخهای خود در آئید مبادا لشکریان سلیمان شما را نادانسته پایمال سازند. پس این قدر فهمید که فرقه‌ی سپاه و لشکریان که در ظلم و تعدّی بغایت بی‌صرفه و بی‌دریغ می‌باشد بیک صحبت پیغمبر آنقدر مهذب شده‌اند و صحبت سرسری نبی در آنها قسمی تأثیر کرده که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ظلم نخواهند کرد، بلکه در تحت الأقدام پایمال نخواهند کرد. و گروه روافض هرگز نفهمیدند که صحبت پیغمبر خاتم المرسلین که افضل پیغمبران است در صحابه‌ی کبار خود که دائماً ملازم آنجناب [صفحه ۵۳] بودند، و یا غار و رفیق غمگسار گفته میشدند تأثیری کرده باشد و خیانت و شرارت و شیطنت از آنها دور کرده، بلکه اینهمه امور شنیعه نسبت بمردم دیگر در آنها زیاده‌تر غالب و مستولی گشت که، دختر و داماد و نواسهای پیغمبر را که یتیم و بی‌کس مانده بودند رنجانیدند و بر آنها ظلم کردند، و خانه‌ی آنها را سوختند و بیچاره و بی‌قدر ساختند، و باغ و زمین و وجه مدد معاش آنها را قرق کردند، و همیشه در پی ایداء اوشان بودند معاذ الله من ذلک [۵۴] . او نمی‌تواند بپذیرد که مصاحبت و همنشینی انبیاء در اصحاب و یاران خویش بدون تأثیر بوده باشد! چنانکه تأثیر مصاحبت نبی خاتم را بیشتر از مصاحبت لشکریان سلیمان می‌داند، او می‌گوید: آنچنان که لشکر سلیمان تأدیب گردیده بودند تا هرگز موری را عمداً پایمال نمایند، صحابه پیامبر اسلام هرگز موجبات ستم بر دختر او را فراهم نیاورده، و نفوذ کلام او را در صحابه‌ی خود کمتر از نفوذ تأثیر سلیمان ندانسته، تا پس از او به دختر او هم ترحم ننموده و موجبات آزار و اذیت او را فراهم نمایند؟! دو مطلب در اینجا قابل بحث و دقت می‌باشد: اول: مطلق مصاحبت نبی موجب تهذیب اخلاقی نمی‌گردد، چنانکه پسر نوح، و زنان دو پیامبر نوح و لوط که از همه بیشتر با پیامبر خدا مصاحبت داشتند، اهل ضلال گردیده، و مصاحبت آنها را از [صفحه ۵۴] باطل و رها نمود. دوم: تردیدی نیست که مصاحبت و همنشینی انبیاء یکی از بزرگترین موجبات سعادت و هدایت

محسوب گردیده، و تأثیر و نفوذ آن هرگز نادیده نمی‌باشد، باید توجه داشت که این نفوذ و تأثیر مشروط به عدم وجود مانع در قلوب مصاحبین می‌باشد، اگر جنود سلیمان آگاهانه مور را پایمال نمی‌نمایند، بخاطر پذیرش و قبول تعالیم آن پیامبر می‌باشد که با گوش جان نصایح او را شنیده و با تمام وجود بدان پای‌بند گردیده‌اند. کجا می‌توان مقایسه نمود، بین جماعتی که آنچنان به پیامبر خود وفادار بوده، و بین جماعتی که پس از پیامبر خود به جاهلیت قهقری بازگردیدند. روایات فراوانی که بخاری و دیگر محدثان سنی به اسناد صحیح در کتابهای خود ذکر نموده، مشتمل بر بازگشت صحابه به قهقری و جاهلیت می‌باشند، چه توجیهی می‌تواند داشته؟ و چه ملزومی می‌تواند پایداری و استقامت صحابه و عدالت آنها را پس از اینهمه موانع تثبیت گرداند؟ بخاری در جای جای کتاب صحیح خود جریان گمراهی صحابه را بعد از پیامبر نقل می‌کند، در کتاب رفاق روایت می‌کند که پیامبر فرمود: لیردن علی ناس من اصحابی الحوض حتی اذا [صفحه ۵۵] عرفتهم اختلجوا دونی، فاقول: اصحابی! فیقل: لاتدری ما احدثوا بعدک [۵۵] . ترجمه: گروهی از صحابه را روز قیامت کنار حوض بر من وارد می‌گردند، وقتی گمراهی و ضلالت آنها را پس از خود دانستم، و دریافتم که به غیر من روی گردان شده‌اند، عرضه می‌دارم خداوند اینها اصحاب من می‌باشند. در جواب من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد تو اینها چه کارها کردند!! و همینطور در روایتی چنین آمده است که: انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری، [۵۶] آنها بعد از تو مرتد شدند و به قهقری برگشتند. با این وصف غلیظ از صحابه آیا سخنی دیگر باقی خواهد ماند، که انسان ملتزم گردد که الی الأبد عدالت صحابه محرز گردیده و جای تردیدی در آن نمی‌باشد؟! اگر این اعتقاد در صحابه بدون رادع و مانع گردد دیگر از تبدیل رأی آنها نباید سخنی بمیان آورد، و حال آنکه تمام صاحب نظرانی که در باب صحابه سخن گفته و یا حدیث نقل نموده‌اند، بمناسبت‌های گوناگون جریانات فکری و تغییر و تبدلهای اخلاقی صحابه را متذکر [صفحه ۵۶] گردانیده‌اند، مثبت نفی عدالت صحابه در بسیاری از آنها بوده و در این رابطه آنرا امری بسیار عادی تلقی نموده‌اند. بدر عینی در شرح بخاری بعد از نقل این روایت: عن سفیان بن سعید عن عبدالله بن دینار عن ابن عمر قال: کُتِبَ نَقْيُ الْكَلَامِ وَالْانْبِسَاطُ إِلَى نَسَائِنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَيِّبَةً أَنْ يَنْزَلَ فِينَا شَيْءٌ. فلما توفي النبي صلى الله عليه وآله تكلمنا و انبسطنا. [۵۷] . «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ترسیدیم نسبت به زنهایمان درشتی و یا سخن تند داشته باشیم، از ترس اینکه مبادا آیه‌ای درباره‌ی ما نازل گردد، اما زمانی که آنحضرت از دینا رفت از این جهت دستان باز شد». می‌گوید: مدلول الروایه صریحه فی تغییر شان الصحابه عما كانوا علیه فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم. [۵۸] . عینی می‌گوید: این بیان دلالت بر تغییر حال صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، زیرا عبدالله بن عمر تصریح می‌نماید که در زمان حیات پیامبر (ص) می‌ترسیدیم به زنان کلام تندی بگوییم یا نسبت به آنها جسارتی نمائیم، ولی از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا [صفحه ۵۷] رفت دست ما در این جهت باز شد. هم بر آنان تند شدیم و هم برای کتک زدن دستان باز گردید. و همچنین دهها آیه و صدها روایت صحیح که در نفاق صحابه وارد گردیده، بطوریکه برای احدی تردید باقی نمی‌ماند که امثال ولید بن عقبه و مروان و پدرش حکم بن ابی‌العاص از جمله کسانی می‌باشند که آیاتی در نفاق و فسق آنها نازل شده و کتب حدیث و تفسیر از طعن بر آنها خالی نمی‌باشد. پس چنین اعتقاد و اعتمادی که تمامی صحابه برخوردار از توثیق و تعدیل خداوند باشند هرگز نمی‌تواند معیار تصحیح و پذیرش داشته باشد، چنانکه این عالم حنفی و سایر همکیشان او به این واقعیت روشن اذعان نموده و در کتب خود ذکر نموده‌اند.

عمق نافرمانی

در داستان تعمیر جدار توصیه و سفارشی از قبل در رعایت حال یتیم نرسیده بود تا مورد لطف گردیده باشند؟ عمق نافرمانی همواره باید در قلوب طغیانگری جستجو نمود که با ناسپاسی و سرمستی خویش دردناکترین صحنه‌های تلخ تاریخ را رقم زدند!! آنان به بهانه‌ی مصلحت خواهی در دین پیامبر، اهل بیت او را با چوب ستم خویش سوزانیده و امروز نیز به نام تقدس و ستایش از صحابه

تمامی اعمال آنرا تصحیح و به عنوان سنت پیامبر در میان جوامع اسلامی ترویج می‌نمایند. دیروز او به نام مصلحت بر در خانه [صفحه ۵۸] فاطمه حاضر و بانگ «احرقوا الدّرا بمن فیها» برداشت و امروز نیز اینان به نام اجتهاد و عدالت صحابه عملکرد او را توجیه می‌نمایند.

اهل بیت در آیهی تطهیر

تاکنون سعی فراوان نموده‌اند که آیهی تطهیر، و آیهی مبارکه‌ی مودّت به ذوی القربی را از مصادیق مورد عنایت و نظر در نزول آیه منصرف و آنرا بر جمعیت‌های دیگر قابل تطبیق و توجیه گردانند. از بررسی نصوص و کلمات بدست می‌آید، که مخالفین مذهب اهل البیت بار سنگین و پر مشقّتی را از وجود آیهی تطهیر و آیهی مودّت تحمل نموده که اینگونه سخت بتکاپو افتاده، و دست تأویل و تعمیم در مفاد آنها را بر خود باز نموده‌اند. کمتر کسی است که از سرگذشت حکام و زمامداران اموی آگاه نبوده باشد، جریانی که در ارتباط با نفی اهل‌بیت از دائره‌ی سنت نبوی صورت پذیرفت، کار را بجائی کشانید، که روایت حضرت صادق در نقل سنت نبوی مردود، و روایت مروان و پسرش عبدالملک مقبول در نزد محدّثین حجاز و شام گردید!! پیامبر خاتم الله علیه و آله مروان پسر حکم بن ابی‌العاص را لعن و او را از مدینه بیرون گردانید، پسر عاص در آزار و اذیت پیامبر هیچ مضایقه و دریغ نمی‌نمود، عبدالملک نیز بعنوان خلف این شجره، و به تعبیر مقریزی، ریشه‌دارترین افراد در کفر، کسی بود که حجاج را بر مسلمانان مسلط گردانید و به پسرش ولید سفارش نمود تا قدر و قیمت [صفحه ۵۹] حجاج را بداند و او را از خود نرنجاند، [۵۹] چنانکه درباره‌ی او گفته‌اند که اگر برای عبدالملک نبوده باشد غیر از مسلط گردانیدن حجاج بر امور مسلمان همین جرم برای او کافی می‌باشد. مقریزی در کتاب «التّزاع و التّخاصم» می‌نویسد: عبدالملک بن مروان اعرق الناس فی الکفر، لاین احد ابویه الحکم بن ابی‌العاص لعین رسول الله و تریده، والاخر معاویه بن المغیره، و هو الذی جدع انف حمزه و مثل به فیمن مثل، و قد امر رسول الله بقتله فاخرج من دار عثمان. [۶۰]. یعنی: عبدالملک بن مروان از ریشه‌دارترین افراد در کفر می‌باشد، زمانی که مروان در صلب پدر قرار داشت پیامبر او را لعن فرمود و از مدینه دور گردانید، و همچنین پدر و مادری او، معاویه بن مغیره می‌باشد، که پس از شهادت حضرت حمزه عموی پیامبر بینی آنجناب را بریده و او را مثله نمود، که بهمین خاطر پیامبر حکم قتل او را صادر فرمود، تا اینکه او را از منزل عثمان بن عفان بیرون آوردند. با چنین اوضاع و احوالی برای سنت پیامبر بسیار دردآور است که مدافعان و مروجین آن چنین افراد سرکش و یاغی بوده باشند!! تردیدی نیست که اگر این جماعت زمام امر نشر حدیث و ترویج [صفحه ۶۰] دین را بعهدہ داشته باشند هیچگاه نخواهند گذاشت منقبتی از اهل‌بیت منتشر گردیده و یا مطعنی در ثلب مخالفین آنها منتشر و یا حدّاقل بلا معارض بوده باشد. آیهی مبارکه‌ی تطهیر و لزوم مودّت ذوی القربی از جمله آیاتی می‌باشند که در آنها سعی گردیده تا دائره‌ی آنها را توسعه و تعمیم، و ظهور اهل‌بیت را با وجود روایات فراوان نادیده انگاشته و یا کم جلوه گردد. هیچگونه جای بحث و تردید نیست که چنین شیوه‌های غیر علمی هرگز نمی‌تواند تا ابد خود را در انتظار موجه نشان داده، و بشکل اختفاء بعنوان ایده و اعتقاد صحیح شناخته گردد. در خصوص آیهی مبارکه‌ی تطهیر و همچنین آیهی: «مودّه ذوی القربی» که طهارت و عظمت اهل‌بیت پیامبر ثابت گردیده، سعی بسیار نموده و برای توجیه و تأویل آن به اقوال ضعیفه و بدون استناد متمسک گردیده‌اند. در آیهی تطهیر هشت قول را ذکر نموده‌اند، که در بررسی و تحقیق از مآخذ این اقوال، جز یک قول نمی‌تواند وجه تصحیحی داشته باشد. اما آن هشت قول: ۱- مراد از اهل بیت پیامبر، خود آن حضرت می‌باشد، این قول یکی از دو روایت بخاری در بیان آیهی «مودّه القربی» می‌باشد. [۶۱]. [صفحه ۶۱] قائل دیگر این قول قاضی عیاض در کتاب شفاء می‌باشد. [۶۲]. ضعف این قول بنا بر آنچه را که مراد قاضی عیاض و دیگران می‌باشد مشخص می‌باشد، زیرا این بحث در کیفیت صلوات خود پیامبر مطرح می‌گردد، که مراد از آل در قول آن حضرت چه کسانی می‌توانند بوده باشند؟ قاضی عیاض در توجیه نظریه‌ی خویش از انس بن مالک نقل نموده که آن حضرت

فرمود: آل محمد صلی الله علیه و آله «کل نفسی». اگر چنین بوده باشد که خود قاضی عیاض آنرا نقل می کند مشکل حل است، زیرا این بیان هیچگونه تنافی و ضدیتی با قول به اختصاص اهل بیت در آیهی تطهیر نمی تواند داشته باشد، بحکم آیهی مباحله علی بن ابی طالب نفس پیامبر بحساب آمده و سائر اهل بیت او نیز بحکم اولاد، نفس آن حضرت محسوب می گردند، و هیچگونه جای اشکال در آن نمی باشد. ۲- مراد از اهل بیت خصوص ازدواج پیامبر بوده باشند، این قول را ابن کثیر از عکرمه که از خوارج [۶۳] و مقاتل بن سلیمان که از کذابین و مفتریان سخت در أخذ از یهود و نصاری می باشد [۶۴]، ذکر نموده است. [۶۵]. [صفحه ۶۲] در این زمینه هم مباحث فراوانی انجام گرفته، و در آن به نحوه‌ی استدلال در سیاق آیات مربوطه سخن گفته شده است، کوتاه سخن اینکه آیهی تطهیر اگر چه در بین آیات توییحی ازواج نبی ذکر گردیده اما هیچگونه سنخیتی با آن آیات قبل و بعد از نظر خطاب سیاق نمی تواند داشته باشد. مضاف بر اینکه راویان این قول از دشمنان علی بن ابی طالب محسوب گردیده و قول آنها از نظر حجیب بر طبق قواعد مندرجه در جرح و تعدیل ساقط می باشد. ۳- مراد از اهل بیت خصوص اصحاب کساء می باشند، این قول مورد عنایت و توجه جماعت زیادی از محدثین و علماء می باشد، و در این رابطه روایات صحیح فراوانی در کتب حدیثی وارد گردیده است که به نمونه‌های آن اشاره می گردد: أ- اخرج مسلم فی صحیحہ عن عائشہ، قالت: خرج النبی صلی الله علیه و آله غداہ و علیہ مرط مرجل من شعر اسود، فجاء الحسن والحسين فادخلهما معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها معه، ثم جاء علی فادخله معه، ثم قال: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا) [۶۶]. ب- اخرج الحاكم عن أم سلمہ قالت: فی بیتی نزلت هذه الایہ (انما یرید الله...) قالت: فارسل رسول الله الی علی و فاطمة والحسن والحسين فقال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و اللهم آل بیتی احق) ثم قال [صفحه ۶۳] و هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری. [۶۷]. ج- و اخرج ایضا عن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، قال: لما نظر رسول الله الی الرحمہ هابطه، قال: ادعوا لی، ادعوا لی، فقلت صفیه: من یا رسول الله؟ قال: اهل بیتی علیا و فاطمة والحسن والحسين، فجیء بهم فألقى علیهم النبی صلی الله علیه و آله کساء، ثم رفع یدہ، ثم رفع یدہ، ثم قال: اللهم هؤلاء آلی فصل علی محمد و علی آل محمد، و انزل الله عزوجل (انما یرید الله...)، قال هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه. [۶۸]. د- و اخرج ابن حبان فی الصحیح عن واثله بن الاشقع قال: سالت عن علی فی منزله فقبل لی: ذهب یأتی برسول الله، اذ جاء فدخل رسول الله و دخلت فجلس رسول الله علی الفراش وأجلس فاطمة عن یمینہ و علیاً عن یسارہ و حسناً و حسیناً بین یدیه، و قال: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا» اللهم هؤلاء اهل بیتی. [۶۹]. و به همین صورت است روایت قاضی أبو یعلی در مسند با سندی که تمامی رجال آن صحیح می باشد [۷۰]، و ترمذی در سنن [۷۱]، [صفحه ۶۴] و أحمد در مسند [۷۲]، و بغوی در مصابیح السنه [۷۳]، و ابن تیمیہ در منهاج السنه تماماً بتصحیح این احادیث اعتراف نموده و مورد نزول آیه را اصحاب کساء نقل نموده اند. ۴- مراد از اهل بیت مجموع زنان آن حضرت و اصحاب کساء با هم می باشند، این قول را ابن عبدالبر در تمهید ذکر نموده. [۷۴]. مناقشه در این قول هم ظاهر و روشن است زیرا اولاً: هیچیک از زنان پیامبر برای تثبیت موقعیت خویش به آیهی تطهیر تمسک و استشهاد ننموده. ثانیاً: خود ازدواج پیامبر به اقرار صریح و صحیح خویش از داخل بودن در آیهی تطهیر بدور و برکنار بوده اند همانطوریکه کبار محدثین اهل سنت آورده اند که أم سلمه پس از نزول آیه عرضه داشت، یا رسول الله آیا منہم داخل در این آیه می باشم؟ حضرت فرمود: لا، انک إلی خیر، او: أنت علی خیر، انک من خیر أزواج النبی. [۷۵]. [صفحه ۶۵] یعنی تو در آیه تطهیر داخل نمی باشی، بلکه تو از بهترین همسران نبی محسوب گردیده و عاقبت بخیر خواهی گشت. ۵- مراد از اهل بیت خصوص کسانی است که صدقه بر آنها حرام می باشد، که آنها شامل بنی هاشم و بنی مطلب و آل علی و آل عباس و آل عقیل و آل جعفر می باشند. [۷۶]. این قول مختار شافعی و احمد می باشد. مناقشه این قول نیز که از طریق اهل لغت و لسان در معنای آل و اهل بیان گردیده و ظاهر می باشد. اهل لغت «آل» را بمعنای: الاذنون من خاصه رجل المعظم [۷۷]، ذکر نموده اند نه جمیع بستگان او. یعنی: خواص نزدیکان شخص بزرگ را آل او می گویند. و این معنی چنانکه ملاحظه می گردد موافق است با آیات کتاب کریم: أ- (أدخلوا آل فرعون أشدّ

العذاب) [۷۸]. ب- (ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين) [۷۹]. [صفحه ۶۶ ج-] (إلّا آل لوط نجیناهم بسحر) [۸۰]. از مجموع این آیات و دیگر شواهد و آثار استفاده می‌گردد که آل در این آیات تمامی بستگان این پیامبران نمی‌تواند بوده باشد. ۶- قول ششم این است که مراد از اهل بیت افراد متقی و پرهیزکار بوده باشند. [۸۱]. مناقشه‌ی این قول هم با تضعیفاتی که خود در این جهت ارائه نموده‌اند ظاهر و روشن است. اصل این قول برگرفته‌ی از این حدیث می‌باشد که در آن آمده است: «آل محمد کلّ تقی». بی‌هیکی می‌گوید: هذا ضعیف لایحل الاحتجاج به، لأنّ أبا هريره کذبہ یحیی بن معین و ضعفه أحمد و غیره من الحفاظ. [۸۲]. و قال الحمزاوی الدمشقی فی «البيان والتعريف»: صرح البیهقی فی السنن الکبری وابن حجر و السخاوی بضعفه و عدم الاحتجاج به، [۸۳] انظر: المقاصد، و کشف الخفاء. [۸۴]. [صفحه ۶۷ ج-] مراد از اهل بیت تمامی پیروان آن حضرت تا روز قیامت می‌باشند. این قول را بعضی از اتباع شافعی پذیرفته‌اند [۸۵]. مناقشه در این قول هم ظاهر است، که اگر مراد از اهل بیت تمامی پیروان حضرت باشند دیگر کسی نمی‌ماند که صدقه و زکات بر او واجب گردیده باشد، زیرا خوردن آن بر همه حرام می‌گردد، و با این قول دیگر محلی برای احکام این فرع باقی نخواهد ماند. ۸- و قول آخر این است که مراد از اهل بیت تمامی قریش می‌باشند. این قول را ابن رفاعه در کفاله بیان داشته و سمهودی هم آنرا نقل نموده است. [۸۶]. مناقشه این قول هم با در نظر گرفتن روایات زیادی که در طعن بر قریش وارد گردیده ظاهر می‌باشد، نمی‌توان به عموم این قول اعتماد نمود، پس لامحاله باید مراد از اهل بیت همان اصحاب کساء بوده باشند نه عموم منسوبین به آن حضرت. [صفحه ۶۸]

اهمیت ذوی القربی

ذوی القربی سنت بعنوان مبین کتاب آسمانی در مواقع حساس دینی و اخلاقی و اجتماعی راز و رمز اشارات کتاب را گشوده و فهم آیات را برای اهل آن آسان می‌گرداند. ذوی القربی در آیه‌ی (وآت ذالقربی حقه) [۸۷] و یا در آیه‌ی مودت: (قل لا اسالکم علیه اجرا الا- الموده فی القربی) [۸۸]. نشانی روشن و رهنمودی از هدایت وحی است تا (اقیموا الوزن بالقسط) را متجلی، و آهنگ نابجای شرک و نفاق را مردود و (لاتخسروا المیزان) را اعلان گرداند. سنت شریف نبوی با اشاره‌ی ظریف و دقیق خود، سر منزل مقصود را به طالبان حق می‌آموزد، خانه‌ی زهرا و علی را بعنوان صاحبان حق مشخص می‌گرداند، خانه‌ای که پیامبر خاتم بر آستانه‌ی آن متواضعانه می‌ایستاد و بر اهل آن سلام میداد، درس هدایت و بندگی خدا را به امت خویش تعلیم می‌فرمود. پس از نزول آیه‌ی مبارکه‌ی (وآت ذی القربی حقه) [۸۹] حضرت از جبرئیل توضیح بیشتر طلب و او هم از جانب پروردگار فرمان اعطای فدک را به آن حضرت ابلاغ می‌نماید، که آن حضرت نیز فدک را و تمامی [صفحه ۶۹] اختیارات مربوطه را به او عطا می‌فرماید. مفسرین و رواه حدیث، روایت اعطائی فدک را به صدیقه‌ی طاهره چنین روایت نموده‌اند: سیوطی در درّ المثور: أخرج البزار و أبو یعلی و ابن أبی حاتم و ابن مردویه عن أبی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الایه «وآت ذالقربی حقه» اقطع رسول الله فاطمه فدکا. [۹۰]. هنگامی که آیه‌ی مبارکه نازل گردید پیامبر فدک را به فاطمه اختصاص داده، و ملک او گردانید. و امین الاسلام طبرسی نیز در کتاب مجمع البیان بسند خود از حافظ حسکانی روایت می‌کند: لما نزل قوله: «وآت ذالقربی حقه» أعطی رسول الله فاطمه فدکا. [۹۱]. و در نقل دیگر: صارت فدک ملکا لرسول الله بنص القرآن الکریم: (ما أفاء الله علی رسوله منهم فما أوجفتم علیه من خیل و لا رکاب ولكن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کلّ شیء قدير)، فکان یتصرف فی فدک حسبما یشاء الی أن نزل: (وآت ذالقربی حقه) فاستوضح رسول الله من جبرائیل مراد الایه؟ فقال له: اعط فاطمه فدکا لتکون بلغه لها و لإولادها و ذلک عوض ما بذلته امها خدیجه من اموال و جهود فی سبیل الاسلام. [صفحه ۷۰] فدعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمه و اعطاها فدکا وانتهت بهذا ملکيه النبی صلی الله علیه و آله لفدک و صارت ملکا للزهرا، تتصرف فیها تصرف المالك بملکه. و بقى الأمر هکذا حتی توفي النبی صلی الله علیه و آله و استولى أبوبکر علی الخلافه فوضع الید علی فدک و انتزعها من ید زهرا فابتدأ النزاع بینها و بینه فطالبته بفدک

علی آنها نخله و عطیه من ابیها... [۹۲]. توضیح این عبارت این است که پس از نزول آیهی مبارکه‌ی: (وآت ذاالقربی حقه) حضرت بدستور پروردگار فدک را به فاطمه بخشید، فدک از ملک پیامبر خارج و داخل در ملک زهرا گردید تا برای او و فرزندان او بوده باشد، که این عطا عوض اموال خدیجه باشد که در صدر اسلام در اختیار حضرت گذارده تا در راه اسلام صرف گردد، پس فدک رسماً ملک زهرا گردید، و در آن تصرف مالکانه می‌نمود تا اینکه حضرت از دنیا رفتند و زمام امر بدست ابی‌بکر رسید، و او تا بقدرت رسید عاملین فدک را که از طرف صدیق‌ه‌ی طاهره در فدک مشغول بکار بودند بیرون نموده و آنرا بتصرف خود درآورد، که به منازعه‌ی بین فاطمه و ابی‌بکر منتهی گردید، که جریان آن مفصلاً در کتابهای فراوان توضیح و شرح داده شده است. [۹۳].

صفحه ۷۱] و اما آیه‌ی مودّت که مزد رسالت پیامبر در آن مشخص گردیده، اتمام حجتی از ناحیه‌ی پروردگار بر تمامی خلائق می‌باشد، هنگامی که از او می‌پرسند: یا رسول‌الله نزدیکانی که مودّت آنها مورد تأکید قرار گرفته است چه کسانی می‌باشند؟ بیان می‌فرماید: علی و فاطمه و دو فرزند آنان حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهم. ۱- اخرج الطبرانی بسنده عن ابن عباس، انه قال: لَمَّا نَزَلَتْ: (قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: یا رسول‌الله، و من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما. [۹۴]. ۲- و اخرج الحاكم بسنده عن علی بن الحسین انه قال: «خطب الحسن بن علی حین قتل علی، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لا یسبقه الأولون بعمل و لا یدرکه الاخرون، وقد کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله یعطیه رایته فیقَاتِل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، فما یرجع حتّی یفتح الله علیه، و ما ترک علی اهل الارض صفراء و لایضاء، إلّا سبع مائه درهم فضلت من عطایاه أراد ان یتنازع بها خادماً لأهله... ثم قال: أیها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی، و أنا ابن النبی، و أنا ابن الوصی، و أنا ابن البشیر، و أنا ابن النذیر، و أنا ابن الداعی إلى الله بآذنه، و أنا ابن السراج المنیر، و أنا بن اهل البیت الذی أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم [صفحه ۷۲] تطهیراً، و أنا من اهل البیت الذی افترض الله مودّتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک و تعالی لنبیّه صلی الله علیه و آله: (قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و من یقترف حسنه نزد له فیها حسناً) [۹۵] فاقتراف الحسنه مودّتنا أهل البیت» [۹۶]. ۳- و قال الحضرمی فی رشفه الصادی: صح عنه صلی الله علیه و آله: «ان الله اوصانی بذوی القربی». [۹۷]. و ترجمه‌ی این روایات بدین قرار است: ۱- طبرانی که از اعظم علمای اهل حدیث می‌باشد روایت می‌کند: هنگامی که آیه‌ی شریفه «مودّت» نازل گردید از آن حضرت پرسیدند که ذوی القربی چه کسانی می‌باشند؟ حضرت در جواب فرمود: ذوی القربی علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند. ۲- و حاکم نیشابوری نیز روایت می‌کند که حسن بن علی علیه‌السلام بعد از آنکه پدرش علی بن ابی‌طالب به شهادت رسید برای مردم خطبه خواند، و در آن پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: ای مردم: در این شب کسی از دنیا رفته است که روزگار همانند او را در میان گذشته‌گان و در میان آیندگان نخواهند دید، او کسی بود که پیامبر [صفحه ۷۳] خدا پرچم فتح و ظفر را بدست او می‌داد، و او را ملائکه مقرب پروردگار از چپ راست می‌نمودند، و او برنمی‌گشت مگر آنکه فاتح میدان بود. از اموال دنیا چیزی بجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آنهم قصد داشت برای اهل‌بیت خویش خدمتکاری خریداری نماید... سپس فرمود ای مردم هر کس مرا نمی‌شناسد بداند، که من حسن بن علی فرزند پیامبر خدا می‌باشم، فرزند وصی رسول بشیر و نذیر، من از اهل بیتی می‌باشم که خداوند رجس و ناپاکی را از آنها دور نمود (آیه‌ی تطهیر)، من از اهل بیتی می‌باشم که خداوند در قرآن مودّت آنها را واجب گردانیده (آیه‌ی مودّت)، و فرموده است هر کس که بخواد به حسنه‌ای رسیده باشد باید از طریق مودّت و محبت ما بدان نائل گردد. [صفحه ۷۷]

جلالت بیت فاطمه

جلالت بیت فاطمه

حال که سخن از تعمیر جدار یتیم به اینجا کشیده شد، مناسبت دارد که از رعایت حریم دیوار خانه‌ای هم سخن بمان آوریم که پاره‌های تن رسول خدا در آن منزل و مأوی نموده بودند. و عرضه بداریم که یا رسول‌الله سخن همان بود که تو آنروز بیان نمودی، و پرده‌ی اسرار همان بود که تو از معمای بیداد کنار افکندی، یا رسول‌الله لسان ناطق بوحی تو بود که اسرار نفاق را هویدا گردانید، تو بودی که اصحاب به قهقری رفته‌ی در جاهلیت را رسوا فرمودی، که اگر تو آنروز درباره‌ی اصحاب خود چنین نمی‌فرمودی، امروز کسی نمی‌توانست دریابد که جاهلیت گرویدگان و به قهقری رفته‌گان اصحاب تو چه کسانی بوده‌اند. آنانکه اذیت و آزار دختر تو را عین دینداری تلقی نموده، و رضای خدا را در رضای شرک و بیدار قلمداد می‌نمودند،! [۹۸] چه تفاوتی می‌توانند داشته باشند آن جاهلی مردمانی که سنگ و چوب را خدای خویش می‌پنداشتند، با سر سپردگان سامری و عجل او؟! [صفحه ۷۸] اگرچه جاهلی سیرتان فروتن در پای بت، هرگز از خدایان چوبین خود ستمی ندیده و آزاری حس نمی‌نمودند!! بت پرستیدن مردمان جاهلی، به یقین فرمان قهر و غضب در پی نداشته و هرگز کسی را به آتش تهدید نمی‌نمود!! یا رسول‌الله صحابه‌ی تو دین تو را مستمسک آزار فرزندان تو قرار دادند، و ستم را بر آنان روا نمودن، و آزار آنان را یکی از واجبات دین خود محسوب گردانیدند. ابن تیمیه که از بزرگترین نظریه پردازان آن طائفه می‌باشد، در کتاب منهاج السنه می‌نویسد: أبوبکر و عمر رضی الله عنهما و لیا الامر، والله قد امر بطاعة اولی الامر، و طاعة ولی الامر طاعة الله و معصيته معصيه الله، فمن سخط امره و حكمه فقد سخط امر الله و حكمه و علی و فاطمه ردّا امر الله و سخطا حكمه و کرها رضی الله لان الله یرضيه طاعته و طاعة ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصيته و معصيه ولی الامر معصيته فمن اتبع معصيه ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه [۹۹]. ترجمه: ابوبکر و عمر بخلافت رسیدند و خداوند هم دستور فرموده، که از ولی امر تبعیت گردد، و طاعت او طاعت خدا و معصیت او معصیت خدا می‌باشد، و کسی که او را برنجاند [صفحه ۷۹] و موجبات غضب او را فراهم آورد همانا خدا را بغضب درآورده است، و علی و فاطمه ردّا امر ولی خدا نموده و او را نافرمانی نمودند! و بدین سبب مستحق عقوبت می‌باشند!! چرا که موجبات غضب الهی را فراهم آورده‌اند!! و شیخ الشریعہ‌ی اصفهانی در کتاب خود بعد از نقل این کلام از ابن تیمیه چنین گفته است: کفافاً بهذا قدحاً فی ابی‌بکر و عمر حیث انهما أسخطا علیا و فاطمه صلوات الله علیهما، و من اسخطهما فقد أسخط رسول الله صلی الله علیه و آله علی ما فی الصحیحین للبخاری و مسلم، قال الله تعالی: (ان الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم فی الدنیا و الاخره) [۱۰۰]. و لينظر العاقل جساره هذا الخبيث حيث نسب إلى اميرالمومنين والصدیقه الطاهره انهما أسخطا الله و کرها رضوانه مع ما ملؤا به كتبهم و طواميرهم من مناقبهما و فضائلهما و يستدل علی ذلك بأنهما سخطا حکم أبی‌بکر و هو ولی الامر. ولا یعقل انه اذا ثبت انهما سخطاه ثبت انه ليس ولی الامر والشيعه يستدلون بأمثال هذا علی ان ابابکر غاصب للامر، و کیف يجعل هذا الشقی کونه ولی الامر أمراً مفروغاً عنه و یفترع علیه هذه الهذیانات، ولذا ترى علما السنه اعملوا کلّ حيله فی دفع هذا الطعن اثبات أنهما لم یسخطا علی ابی‌بکر. و لهذا و أمثاله صار مطعوناً فی عصره مخذولاً فی زمانه عند علماء [صفحه ۸۰] السنه أيضاً وأفتی جماعه من أهل نحلته بکفره و زندقته. و فی تاریخ الیافعی انه نودی بدمشق و غیره أن من کان علی عقیده ابن تیمیه فدمه و ماله حلال. [۱۰۱]. ترجمه: همین کلام و اعتراف از ابن تیمیه کافی است در افشای جریان خزنده‌ی نفاق، و اعترافی است، که بعد از رسول خدا علی و فاطمه را مورد آزار و اذیت قرار گرفته و هدف تیر بلا گردیده‌اند، و در صحیحین روایت نمودند: کسی که علی و فاطمه را بغضب آورد، پیامبر خدا را بغضب درآورده است، و آیه‌ی شریفه‌ی نیز بصراحت خویش می‌گوید: (ان الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره) [۱۰۲]، کسی که خدا و رسول را اذیت نماید، خداوند آنها را در دنیا و آخرت مورد لعن خود قرار داده است. با در نظر گرفتن آیات و روایات فراوان چنین استفاده می‌گردد که هجوم آورندگان به بیت فاطمه، در فاصله‌ای زیاد از تعالیم دینی قرار گرفته، و از فرامین و دستورات آسمانی قرآن دور، و جهل آنها به احکام نورانی در چه مرتبه‌ای از انحطاط قرار داشته است. آن خانه خانه‌ای بود که برترین انسانهای روی زمین در آن مأوی گرفته بودند، پیامبر خدا درباره‌ی خانه‌ی فاطمه فرمود: که بیت علی و

فاطمه از بیوت انبیاء برتر و بالاتر است. آری خانه علی و فاطمه از برترین منازل واز با فضیلت‌ترین بیوت [صفحه ۸۱] انبیاء می باشد. أخرج ابن مردویه، عن انس بن مالک و بریده قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه و آله هذه الآية (فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه) فقام اليه رجل فقال: ای بیوت هذه یا رسول الله؟ قال: بیوت الانبیاء، فقام اليه ابوبکر فقال: یا رسول الله هذا البيت منها؟ لیت علی و فاطمه، قال: نعم من افاضلها [۱۰۳]. ابن مردویه از انس بن مالک و بریده‌ی اسلمی روایت نموده است که: نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آیه‌ی «فی بیوت اذن الله...» را تلاوت فرمودند که می‌فرماید: در خانه‌هایی که خداوند اجازه فرمود، بلند مرتبه و رفیع گردیده شوند، و در آنها اسم خداوند برده شود. شخصی پیا خاست و پرسید: این خانه‌ها چگونه و از آن چه کسانی می‌باشند؟ حضرت فرمود: از آن انبیا می‌باشند. سپس ابوبکر برخاست، و از حضرت پرسید: آیا این خانه نیز از جمله آن خانه‌ها می‌باشد؟ اشاره بخانه‌ی علی بن ابیطالب و فاطمه نمود. حضرت فرمود: آری این خانه از برترین آن خانه‌ها می‌باشد. [صفحه ۸۲] خانه‌ای که هر روز رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و در آستانه‌ی آن می‌ایستاد و به اهل آن سلام می‌داد. یأتی فی کل یوم رسول الله صلی الله علیه و آله مده تسعه أشهر الی باب هذا البيت یسلم علی اهله و یقرأ علیهم الایه المبارکه: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیرا) [۱۰۴]. طبق این روایت که مفسرین آنرا ذکر نموده‌اند، پیامبر بمدت نه ماه پس از نزول این آیه می‌آمد، و بر آستانه‌ی درب خانه‌ی فاطمه می‌ایستاد، و به اهل خانه سلام می‌داد. در آن خانه چه کسانی بودند؟ فاطمه: «فاطمه بضعه منی...» [۱۰۵]. [صفحه ۸۳] «سیدة نساء اهل الجنة» [۱۰۶]. «سیدة نساء العالمین و سیدة نساء هذه الأمة؟!». و «الحسن والحسین سیدای شباب اهل الجنة»، [۱۰۸]. و در آن خانه علی بن ابی طالب بود که او «مولی کل مومن و مومنه الذی حبه دلیل الایمان» [۱۰۹] و بغضه دلیل النفاق» و ولایت «الجواز علی الصراط» [۱۱۰]. راستی و بحق باید پذیرفت که: بیت فاطمه افضل البیوت و اشرفها لأن نفسها أفضل الناس بعد أیها و أنها أفضل من الشیخین کما نصّ علی ذلك «السهیلی» [۱۱۱] و «العلمی» و من سبها [صفحه ۸۴] کفر، وإن من صلی علیها فقد صلی علی أیها [۱۱۲]. هر کس بر فاطمه صلوات بفرستد همانا بر پدر او صلوات فرستاده است. درباره‌ی خانه‌ی فاطمه تعبیر جالبی وجود دارد که، در این بحث اضافه می‌گردد، این تعبیر درباره‌ی بیت فاطمه می‌باشد، همان بیتی که سر فصل کتابها و دفترهای از فضائل و مناقب گردیده، همان بیتی که آنهمه در وصف او تاکید و در رعایت حرمت او سفارش گردیده، آری همان بیتی که طبق نص صریح و صحیح [۱۱۳] روزی مورد هجوم قرار گرفت. و گمان می‌رود و شاید هم چنین باشد که اگر پیامبر اینهمه تأکید و سفارش نمی‌نمود اهل بیت او اینچنین مورد ستم و آزار قرار نمی‌گرفتند. این حجر عسقلانی در شرح خود بر بخاری در ترجمه‌ی بیت «خدیجه علیها السلام» تحت عنوان «بیتها فی الجنة» کلامی را از سهیلی نقل می‌نماید، که نقل آنرا بدون فائده نمی‌دانیم. [صفحه ۸۵] قال السهیلی: لذكر «البيت» معنی لطیف، لانها كانت ربه «بيت» قبل المبعث ثم صارت ربه «بيت» فی الاسلام منفردة به، فلم یکن علی وجه الارض فی اول يوم بعث النبی بیت اسلام إلا بیتها، و هی فضیله ما شارکها فیها ایضا غیرها و جزاء الفعل یدکر غالبا بلفظه و ان کان اشرف منه، فلهذا جاء فی الحدیث بلفظ «بيت» دون لفظ «القصر» انتهى. برای بیت معنائی جالب وجود دارد، خدیجه قبل از مبعث صاحب خانه‌ای بود که آن خانه بعد از مبعث پیامبر تنها بیت و خانه‌ی اسلام گردید، و در روی زمین خانه‌ای دیگر نبود که خدا را اینچنین پرستش نمایند، پس ابتدای اسلام از این بیت به سایر نقاط عالم منتشر گردید، و این فضیلتی است که هیچ خانه‌ی دیگر در آن شریک نمی‌باشد. و اینکه خداوند می‌خواهد در بهشت به خدیجه بیتی عنایت نماید بواسطه‌ی همان بیت اول اسلام می‌باشد که خدیجه آنرا در اختیار دین خدا قرار داده است، و این همان معنائی می‌باشد که در جزای فعل در کلام آورده می‌شود، اگر چه جزای فعل بالاتر و بهتر بوده باشد، و به این خاطر است که خداوند در بهشت به خدیجه بیتی عنایت می‌فرماید، نمی‌فرماید که به خدیجه قصر عطا می‌نمائیم، بلکه می‌فرماید ما در جنت به خدیجه بیت اعطاء می‌نمائیم. ابن حجر پس از بیان این کلام سهیلی می‌گوید: و فی ذکر البيت معنی آخر، لاین مرجع «اهل بیت النبی» إلیها، لما ثبت فی [صفحه ۸۶] تفسیر قوله تعالی: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت) قالت ام سلمه: لما نزلت دعا

النبي فاطمه و عليا والحسن والحسين، فجّللهم بكساء، فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي - الحديث. ابن حجر می گوید: برای بیت معنائی دیگر می باشد و آن این است که بگوئیم: بیت منزل و مأوی اهل بیت پیامبر می باشد که به آن منتهی می گردند، همانطوریکه قرآن به آن اشاره می کند، زمانی که آیهی تطهیر نازل گردید پیامبر فاطمه و علی و حسنین علیهم السلام را در تحت کساء قرار داده و فرمود: خداوند اینان اهل بیت من می باشند... أخرجه الترمذی و غیره، و مرجع «أهل البيت» هؤلاء إلى «خديجه»، لأن «الحسين» من فاطمه و «فاطمه» بنتها، و عليّا نشأ فی بیت خديجه و هو صغير، ثم تزوج بنتها بعدها، فظهر رجوع أهل البيت النبوی إلى خديجه دون غيرها [۱۱۴]. حال که این منقبت در بیت فاطمه بیان گردید فراموش نگردد، که روزی همین بیت نعره‌ی جمهوری ابن صهاک را در خود شنید که فرمان آتش در آنرا صادر گردانید! و یسمعان صوت ابن صهاک حیث یقول: احرقوا الدار بمن فیها، و بیاب دارها مسمار [۱۱۵]. [صفحه ۸۷] آری بر روی باب بیت فاطمه مسماری قرار گرفته بود که روزی بخاطر رعایت مصالحی بر آن نصب گردیده بود. روزگاری گذشت که ساکنان آن بیت چشم فلک را بدرد، و ناله زار و حزین را از دل سنگ بیرون آوردند. و اکنون دانستی که سرّ آن مسمار در باب بیت فاطمه کی و در کجا و چگونه داستان غمش در قلب و سینه‌ی محزون شیعه کوبیده گردید... سخن از تعمیر دیوار و حفظ کثر طفلان یتیم بود، و اکنون سخن از بیت فاطمه است، او که خود جلالتی بموازات جلال خاتم، و سرّ مکنون عالم غیب و شهود بود. اگر دیواری بدون نام و نشان مورد احترام قرار گرفت، از دیوار خانه‌ی صاحب نام مدینه، سفره‌دار ارامل و ایتم، و کاشف الکروب عن وجه رسول الله، که در میان خانه‌های اهل مدینه به قداستی دوصد چندان می درخشید، بمراتب باید بهتر و جانانه‌تر محافظت می گردید. [صفحه ۸۸]

برتری بیت فاطمه بر روضه‌ی رسول الله

یکی از ویژگیهای مهم بیت فاطمه فضیلت او بر روضه‌ی رسول خدا می باشد، علمای مذهب این خصوصیت را برای بیت فاطمه بخوبی شناخته و بدان رهنمون گردیده‌اند، اسرار حقیقتی مکنون که تمامی صاحبان خرد و اندیشه با هزاران امید و آرزو به خفای آن سر مکنون دست توسل می گشایند. از فضیلت و برتری بیت فاطمه بر تمامی بیوت انبیاء در مجامع سنی ذکری بمیان آمد، اکنون به قسمتی از روایات امامیه در این زمینه اشاره می نمائیم: ۱- عن معاویه بن وهب، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام هل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنة؟ قال: نعم. و قال: بیت علی و فاطمه علیهما السلام ما بین البیت الذی فیہ النبى صلی الله علیه و آله إلى الباب الذی یحاذی الزقاق إلى البقیع... [۱۱۶]. ترجمه: ابن وهب می گوید از امام صادق پرسیدم آیا رسول خدا چنین فرموده: که ما بین خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است؟ حضرت صادق فرمود: آری، و آنجا خانه‌ی علی و فاطمه می باشد، و حدّ آن چنین می باشد که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تا درب محازی کوچه‌ای می باشد که به بقیع می رسد. [صفحه ۸۹] ۲- عن جمیل بن دراج، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام الصلاة فی بیت فاطمه علیها السلام مثل الصلاة فی الروضة؟ قال: وأفضل. [۱۱۷]. ترجمه: جمیل می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، آیا نماز خواندن در بیت فاطمه مانند نماز خواندن در روضه‌ی رسول خدا می باشد؟ آن حضرت می فرماید: آری، بلکه بالاتر است. ۳- عن عبدالله بن رزین، قال: کنت مجاورا بالمدينة، مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و کان ابوجعفر علیه السلام یجیء فی کلّ یوم مع الزوال الى المسجد، فینزل فی الصحن و یصیر إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و یسلم علیه و یرجع إلى بیت فاطمه فیخلع نعلیه و یقوم فیصلی... [۱۱۸]. ترجمه این روایت که نسبتا مفصل می باشد بدین قرار است: عبدالله بن رزین می گوید: من در مدینه مجاور قبر رسول خدا بودم، امام هادی علیه السلام هر روز هنگام ظهر می آمد مسجد پیامبر وارد صحن می گردید، و سپس نزد رسول خدا می رفت و به آن حضرت سلام می داد و برمی گشت و به طرف بیت فاطمه حرکت می فرمود، و در آنجا کفشهای خود را از پا درمی آورد و به نماز می ایستاد و نماز می خواند... ابن رزین قصد می کند که یک روز که حضرت نعلین خود را از پا بیرون می آوردند رفته رفته و خاک کف نعلین او را

بردارد، در آن روز که او منتظر نشست، حضرت کفشهای خود را از پا بیرون نمی‌آورند، این کار را تکرار می‌کند، ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرد، تا اینکه از حمامی که [صفحه ۹۰] حضرت برای استحمام به آنجا می‌رود سراغ می‌گیرد، به او می‌گویند: امروز حمام اختصاص به آن حضرت دارد و کسی حق ورود به حمام را دارا نمی‌باشد. و ابن رزین به حمام می‌رود تا شاید بتواند کمی از خاک کف نعلین آن حضرت بردارد ولی باز می‌بیند که آن حضرت برخلاف تمامی عادات قبل خود، با مرکب وارد حمام گشته و طوری به رخت کن حمام وارد می‌شوند که نیازی به نعلین نداشته باشد، و ابن رزین متوجه می‌گردد که آن حضرت تمامی این اعمال غیر عادی را برای آن بجا می‌آورد تا او نتواند به مقصد و مراد خود نائل گردد.

کلمات الفقهاء در برتری بیت فاطمه

بر اساس مجموعه روایاتی که در برتری بیت فاطمه علیها السلام بر روضه‌ی نبوی وارد گردید، فقهاء نیز به تبع از این نصوص به برتری و فضل بیت فاطمه بر روضه‌ی نبوی فتوا داده‌اند. شیخ طوسی در مصباح فضل و برتری نماز در بیت فاطمه را بیان نموده [۱۱۹]. مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان می‌فرماید: والصلاه فی بیت فاطمه افضل، و قد روی فی الکافی ان الصلاه فی بیتها افضل من الصلاه فی الروضه. و فی روایه یونس بن یعقوب، قال: قلت: لأبی عبدالله علیه السلام: الصلاه [صفحه ۹۱] فی بیت فاطمه علیها السلام أفضل او فی الروضه؟ قال: فی بیت فاطمه. [۱۲۰]. مرحوم سبزواری در ذخیره نماز در بیت فاطمه را برتر دانسته و گفته است: و فی روایه جمیل، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام الصلاه فی بیت فاطمه علیها السلام مثل الصلاه فی الروضه؟ قال: وأفضل. [۱۲۱]. و همچنین می‌فرماید: بنابر روایت وارده اقامت در مدینه افضل از اقامت در مکه می‌باشد، قال أبی الحسن علیه السلام المقام بامدینه أفضل عن المقام بمکه. [۱۲۲]. و فاضل هندی در کشف اللثام می‌گوید: ان الصلاه فی بیت فاطمه أفضل. [۱۲۳]. و مرحوم صاحب حدائق نیز به بیان ادله‌ی برتری و فضیلت صلاه در بیت فاطمه پرداخته و می‌گوید: نماز در مسجد النبی برابر است با ده هزار نماز، و نماز خواندن در بیت فاطمه از آن برتری دارد. الصلاه فی مسجد النبی تعدل بعشره آلاف صلاه، و عن یونس بن یعقوب، قلت لأبی عبدالله علیه السلام الصلاه فی بیت فاطمه مثل الصلاه فی الروضه؟ قال: وأفضل. [صفحه ۹۲] و عن جمیل بی دراج، قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین منبری و بیوتی روضه من ریاض الحجنه و منبری علی ترعه من ترع الحجنه، والصلاه فی مسجدی تعدل الف صلاه فیما سواه من المساجد إلا مسجد الحرام، قال جمیل: قلت له: بیوت النبی و بیت علی منها؟ قال نعم و أفضل. [۱۲۴]. و نظیر این کلمات در کتابهای فقهی دیگر بزرگان دینی بوضوح ملاحظه می‌گردد. [۱۲۵] اکنون که سخن ما به اینجا منتهی گردید، مناسب دیگر لازم آمد تا اشاره‌ای به ماجرای باور نکردنی وقایع بیت فاطمه و تعمیر دیوار خانه‌ی او از زبان معمار تخریب‌گر آن واقعه داشته باشیم. [صفحه ۹۳]

اعتراف در هتک بیت فاطمه

از جمله معضلات اعتقادی و فکری وفاداران سقیفه، اعتراف خلیفه‌ی کجمدار به هجوم به بیت فاطمه می‌باشد، او بجرم نابخشودنی خود در واپسین روزهای حیات اعتراف و از عمل تخریبی خویش چنین بیزاری می‌جوید، که امروز یکی از مؤیدات بی‌حرمتی به بیت فاطمه محسوب می‌گردد. کتاب الأموال قال: حدّثنی سعید بی عفیر، عن علوان بن داود مولی ابن زرعه بی عمرو بی جریر، عن حمید بن عبدالرحمن بن حمید بن عوف، عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبدالرحمن بن عوف، عن ابیه عبدالرحمن: قال: دخلت علی ابی بکر اعوده فی مرضه الذی توفّی فیه، فسلمت علیه و قلت: ما اری بک باسا والحمد لله ولا تأس علی الدنیا، فوالله ان علمناک الا- کنت صالحا مصلحا، فقال: اما انی لا آسی علی شیء، الا علی ثلاث فعلتھم، وددت انی لم افعلھم، و ثلاث لم افعلھم وددت انی فعلتھم، و ثلاث وددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله عنھم. اما الثلاث التی [صفحه ۹۴] فعلتھا: ووددت انی لم افعلھا،

فوددت انی لم اکن فعلت کذا و کذا لخله ذکرها. قال ابو عبید: «لارید ذکرها» [۱۲۶]. و وددت انی یوم «سقیفه بنی ساعده» کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین عمر او ابی عبیده [۱۲۷]. در این روایت از کتاب اموال که ابو عبید آنرا بخاطر مصالح خاص خود ناقص نقل نموده چنین آمده است که: ابوبکر در هنگام مرض موتش گفت: من از هیچ بر خودم هراسناک و بیمناک نمی‌باشم مگر بر سه چیز که باید آنها را انجام نمی‌دادم و سه چیز که باید حکم آنها را از رسول خدا می‌پرسیدم. اما آن سه چیزی که آنها را نباید انجام می‌دادم: یکی این بود که کاش آن را انجام نمی‌دادم... ابو عبید نمی‌خواهد آن کار را که خلیفه از انجام آن پشیمان گردیده ذکر نماید!! دیگر اینکه دوست داشتم که در سقیفه امر خلافت را به عمر یا ابو عبیده وامی‌گذاشتم... [صفحه ۹۵] معجم طبرانی ... دخلت علی ابی بکر ابی قحافه أعوده فی مرضه الذی توفی فیهِ فسَلَّمْتُ علیه و سألته کیف أصبحت؟ فاستوی جالسا، فقلت: أصبحت بحمد الله بارئاً. فقال: ... اما انی لا آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتھن، وددت انی لم افعلھن و ثلاث لم افعلھن وددت انی فعلتھن وددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله عنھن. فاما الثلاث اللاتی وددت انی لم افعلھن، فوددت انی لم اکن کشف بیت فاطمه و ترکته، و ان اغلق علی الحرب، و وددت انی یوم «سقیفه بنی ساعده» کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین، ابی عبیده او عمر، فکان امیرالمومنین و کنت وزیرا، و وددت انی حیث کنت وجهت خالد بن الولید الی اهل الرده، اقامت بذی القصبه، فان ظفر المسلمون ظفروا والا کنت ردا او مددا. واما اللاتی وددت انی فعلتھا فوددت انی یوم اتیت بالشفت اسیرا ضربت عنقه، فانه یخیل الی انه لایکون شر الا طار الیه، و وددت انی یوم اتیت «الفجاءه السملی» لم اکن احرقه و قتلته سریحا او اطلقته نجیحا، و وددت انی حیث وجهت خالد بن الولید الی الشام و جهت عمر الی العراق فاکون قد بسطت یدی یمینی و شمالی فی سبیل الله عزوجل. و اما الثلاث اللاتی وددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله عنھن فوددت انی کنت سألته فیمن هذا الامر؟ فلا ینازعه اهلہ، ووددت انی کنت سألته [صفحه ۹۶] هل للانصار فی هذا الأمر سبب؟ ووددت انی سألته عن العمه و بنت الاخ فان فی نفسی منها حاجه [۱۲۸]. چنانکه ملاحظه گردید در روایت کتاب اموال که از نظر تاریخ و اعتبار بر کتابهای دیگر مقدم است ابو عبید گفت من دوست ندارم کلام ابوبکر را ذکر نمایم! ولی در روایت طبرانی کلام ابوبکر ذکر گردیده. از جمله سه کاری را که او از انجام آن پشیمان و اظهار نارضایتی نمود یکی هتک حرمت بیت فاطمه دختر پیامبر بود که گفت: کاش من بیت فاطمه را مورد تعرض قرار نداده و نسبت به آن بی‌احترامی ننموده و آنرا بزور نمی‌گشودم!... ذیل «جمهوره» محمد بن السائب الکلبی لما احتضر ابوبکر قال: ما آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتھا وددت انی ترکتها، و ثلاث ترکتها وددت انی فعلتها، و ثلاث وددت انی سالت رسول الله عنها. اما الثلاث الی فعلتها وددت انی ترکتها، فوددت انی لم اکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاما کثیرا... [۱۲۹]. [صفحه ۹۷] روایه الشیوطی فی «مسند فاطمه» عن عبدالرحمن بن عوف: ان ابابکر الصدیق قال له فی مرض موته: انی لا آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتھن، وددت انی لم افعلھن، و ثلاث لم افعلھن وددت انی فعلتھن، و ثلاث وددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله عنھن. فاما الی فعلتها وددت انی لم افعلھا: وددت انی لم اکن اکشف بیت فاطمه و ترکته و ان اغلق علی الحرب، ووددت انی یوم «سقیفه بنی ساعده» کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین، ابی عبیده بن الجراح او عمر... ووددت انی کنت سألته عن میراث العمه و ابنه الاخ اخت فان فی نفسی منها حاجه (ابو عبید فی کتاب الاموال، عق [۱۳۰]، خیثمه بن سلیمان الطرابلسی فی فضائل الصحابه، طب [۱۳۱]، کر، ص، و قال: انه حدیث حسن [۱۳۲]. و در روایت ذیل جمهوره و مسند فاطمه از شیوطی نیز همان اعتراف ابی بکر است که در روایات سابق بیان گردید، ای کاش من بیت فاطمه را مورد بی‌حرمتی قرار نداده و آنرا بحال خود رها می‌نمودم. [صفحه ۹۸]

تعمیر دیوار یتیم یا آتش در بیت

سخن از تعمیر دیوار یتیم و حفاظت از میراث بجای مانده پدر بود. گفته شد که اگر آندو یتیم ویژگی خاصی غیر از صالح پدر

نداشتند، اما فاطمه و فرزندان او که در اوج فضائل و مناقب مسکن گزیده، و در میان عرشیان بی مثل و مانند بودند. کجا می توان مقایسه نمود تعمیر جدار و تخریب بیت را؟! ترازوی مساوات این مقایسه هرگز برقرار نخواهد گشت، و این تنها وجدانهای بیدار می باشند که می توانند به قضاوتی صادقانه دست یابند، و دریابند که تفاوت ره تا کجا است! آیا ممکن است مصلحت اندیشیهای بی پایه و اساس مبتنی بر استحسان و فقه نوازی اساس دینی را رقم زده، و چپاولگریهای یاغیانه را در چهره‌ی اصلاح موجه گرداند و به او صورت دینی بخشید؟ طائفه‌ای چنین می پندارند که خلافت سقیفه براساس مصالح مسلمانان انجام و مخالفین آن کسانی می باشند که غضب خدا و رسول را فراهم نموده اند. آنها مصالح عموم مسلمانان را نادیده و با حزب سقیفه هماهنگ نگردیدند!! اگر تندی و آزار علی بن ابی طالب و فاطمه و خانه‌ی او را تهدید نمود، مطابق دستور خدا و رضایت او بوده است، چرا که خشنودی [صفحه ۹۹] خلیفه موجب رضای رسول می باشد، و ناراحتی و غضب فاطمه در مقابل خشنودی ابی بکر امری طبیعی و مطابق با صلاح و مصلحت مسلمانان بوده است. قاضی عبدالجبار صاحب کتاب «مغنی» یکی از کسانی می باشد که در کتاب خود معتقد گردیده که آزار و اذیت فاطمه و تهاجم به بیت او طعن بر خلیفه را ثابت نمی نماید، زیرا این عمل براساس مصالح و در صورت تنزل صغیره‌ای محسوب می گردد که قابل عفو و بخشش می باشد، او می نویسد: و غایه ما یمکن ان یقال ان فعل عمر بن الخطاب من الذنوب الصغیره قابلہ للعفو، لان له ان یهدد من یمتنع عن البیعه [۱۳۳]. ترجمه: یعنی نهایت چیزی که در مورد فعل عمر می توان گفت، این است که عمل او جز گناهان صغیره می باشد که قابل عفو و بخشش می باشد، زیرا بر خلیفه واجب بود که ممتنعین و مخالفین خلافت ابی بکر را به امری سخت و طاقت فرسا تهدید نماید!! طائفه‌ی دیگر بر این اعتقادند که خبر إحراق بیت فاطمه از جمله افتراآت شیعه در طعن بر شیخین می باشد، و هیچ وجه تصحیحی برای آن وجود ندارد، همانطوریکه در مورد فدک گفته شده جز بدنام [صفحه ۱۰۰] کردن صحابه هدف دیگری را دنبال نمی نمایند [۱۳۴]. در مقابل این دو دسته از اهل سنت، طائفه‌ی سومی نیز می باشد که وقایع آن ایام را در حدّ یک رخداد تاریخی و یک واقعه‌ی بزرگ یاد نموده و نکات ناگفتنی آنها را با تلویح و اشاره بیان داشته اند، که در این رابطه به نمونه‌ای از آن اشاره می گردد. برخلاف دو نظریه‌ی اول که بنابر عصیت و عدم شناخت وقایع تاریخی قضیه هجوم به بیت را منکر بودند، نظریه‌ی سومی وجود دارد که اصل جریان مخالفت علی بن ابی طالب و صدیقه‌ی طاهره را در رویارویی با حزب سقیفه را تثبیت و جریان هجوم به بیت آنها برای اخذ بیعت قطعی می گردانند. سند معتبر این قضیه نصّ صریح ابن ابی شیبہ می باشد که در صفحات بعد از نظر خواهد گذشت. رجال سند روایت ابن ابی شیبہ هگی از وثاقت بالائی برخوردار بوده، در حدی که وابستگان خلیفه هم در میان آنها بچشم می خورند، و از طرف دیگر تداول این خبر در کتب متعدد و معتبر حکایت از این دارد که این قضیه از قضایای کوچک و کم اهمیت تاریخ نبوده است که در آن بتواند تصرف نماید. جمله‌ای که جریان تهدید ابتدائی را در مرحله دوم عینیت می بخشد دو مطلب قابل استناد می باشد: [صفحه ۱۰۱] اول: جمله‌ی کتاب أنساب الاشراف از بلاذری و کتاب عقد الفرید می باشد: که در آنها آمده بود: جاء عمر و معه فتیله، فنلقته فاطمه علی الباب، فقالت: یابن الخطاب، اتراک محرقا علی بابی؟ قال: نعم، و ذلک اقوی فیما جاء به ابو ک!! [۱۳۵]. فاقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیه فاطمه، فقالت: یابن الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ فقال نعم... [۱۳۶]. ترجمه: صدیقه‌ی طاهره وقتی عمر بن الخطاب را که سردسته‌ی مهاجمان به خانه را مشاهده نمود که با آتش هجوم می آورد به او گفت: ای پسر خطاب آیا می خواهی خانه را بر من به آتش کشانی؟ در جواب: گفت: آری، برای حفظ و نگهداری از دین پدرت اینکار لازمتر می باشد. ظاهر این کلمات در این است که خلیفه در مرتبه‌ی اول تهدید به آتش نمود، و بر آن قسم یاد کرد، و چون اثری از آن حاصل نگردید، در مرتبه‌ی دوم به مورد قسم خود عمل نمود، و شاهد آن همین نصوص صریح می باشد. مطلب دوم: تأکید بر فوریت بیعت و قسم خوردن خلیفه به آتش [صفحه ۱۰۲] زدن می باشد، براساس نصّ صریح بخاری و تقدم او بر همه‌ی کتب سنی، علی بن ابی طالب تا زمانی که فاطمه در حیات بود بیعت ننمود، [۱۳۷] و بنابر همین روایت، مدت حیات فاطمه بعد از پیامبر شش ماه بوده است، و بدیهی است که تهدید

خلیفه به آتش تأخیر بردار نبوده که به اختیار صورت پذیرد، و دلیلی هم بر حنث خلیفه و کفاره‌ی قسم او موجود نمی‌باشد. همانطوریکه برای مطالب این باب شواهد فراوان در مصادر امامیه دیده می‌باشد، باید دانست که این اعتقاد از جمله مسلمات اعتقادی بوده و شواهد و مدارک آن بیش از حد لازم می‌باشد. طبری در کتاب «دلائل الامامه» در بیان این واقعه می‌نویسد: عن ابی جعفر علیه السلام: «و ذلك الحطب عندنا نتوارثه» [۱۳۸]. یعنی از همان هیزمی که خانه را به آن سوزانیدند نزد ما موجود و آنرا به ارث می‌گذاریم. و در کتاب «الغارات» از ابراهیم بن محمد بن سعید الثقفی و «تلخیص الشافی» از محمد بن الحسن الطوسی از امام جعفر بن [صفحه ۱۰۳] محمد الصادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: «والله ما بايع علي عليه السلام حتى راي الدخان قد دخل بيته» [۱۳۹]. بخدا قسم علی بن ابی طالب بیعت ننمود مگر آنوقت که دید دود وارد خانه گردید. و در همین رابطه است سقط محسن بن علی و علت آن؟! چنانکه در این رابطه گفته شده است: ان عمر رفس فاطمه فاسقطت بمحسن [۱۴۰].

روایه ابن ابی شیبۀ

حدّثنا محمد بن بشر، نا [۱۴۱] عبیدالله بن عمر، حدّثنا زید بن اسلم، عن ابيه اسلم: انه حين بويح لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يدخلان علي فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها و يرتجعون في امرهم. فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتّى دخل علي فاطمه فقال: يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، والله ما احد احبّ الينا من ابيك [صفحه ۱۰۴] و ما من احد احب الينا بعد ابيك منك، وايم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت. قال: فلما خرج عمر جاووها فقالت: تعلمون ان عمر قد جاءني و قد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، وايم الله ليمضين لماحلف عليه [۱۴۲].

ابن ابی شیبۀ و کتاب المصنف

طبقات ابن سعد ۴: ۱۳. الجرح والتعديل ۵: ۱۶۰. التاريخ الصغير ۲: ۳۶۵. تاريخ بغداد ۱۰: ۶۶. العبر ۱: ۴۲۱. سير اعلام النبلاء ۱۱: ۱۲۲. تذكرة الحفاظ ۲: ۴۳۳-۴۳۲. تهذيب التهذيب ۶: ۳، رقم ۱. البدايه والنهايه ۱۰: ۳۱۵. ميزان الاعتدال ۲: ۴۹۰، رقم ۴۵۴۹. شذرات الذهب ۲: ۸۵. طبقات الحفاظ: ص ۱۹۲، رقم ۴۲۰. ابوبكر، عبدالله بن محمد بن عثمان العبسي الكوفي، ابن ابی شيبه ۲۳۵-۱۵۹. الامام العلم، سيد الحفاظ، و صاحب الكتب الكبار «المسند» و «المصنف» و «التفسير» أخو الحفاظ عثمان بن أبي شيبه،... هو من أقران احمد ابن حنبل، و اسحاق بن راهويه، و علي بن المديني في السنّ والمولد والحفظ و يحيى بن معين اسن منهم بسنوات. قال احمد بن حنبل: ابوبكر صدوق، هو احب الى من اخيه عثمان. و قال احمد بن عبدالله العجلي: كان ابوبكر ثقة حافظا للحديث. [صفحه ۱۰۵] و قال الذهبي: ابوبكر مّمن قفز القنطره و اليه المنتهى في الثقة [۱۴۳]. و قال الخطيب: كان ابوبكر متقنا حافظا. و قال الذهبي: و كان بحرّاً من بحور العلم و به يضرب المثل في قوه الحفظ.

رواة الحديث

۱- محمد بن بشر، هو ابن الفرافسه بن المختار العبدی، ابو عبدالله الكوفي [۱۴۴]. المتوفى ۲۰۳. روى عنه علي بن المديني و ابوبكر بن أبي شيبه، و اسحاق بن راهويه و آخرون، و روى عن اسماعيل بن ابی خالد و هشام بن عروه و عبیدالله بن عمر العمری و آخرون، كما في «تهذيب الكمال» و «تهذيب التهذيب» هو من رجال الصحاح الستة. قال عثمان الدارمی عن ابن معين: ثقة. قال الاجری عن ابی داود: هو احفظ من كان بالكوفه. يعقوب بن شيبه و محمد بن سعد قالا: و كان ثقة كثير الحديث. و قال النسائي وابن قانع: ثقة. [صفحه ۱۰۶] قال عثمان بن ابی شيبه: محمد بن بشر، ثقة ثبت. و قال الذهبي: الحافظ الامام الثبت ابو عبدالله العبدی. فالرجل من

الثقات المبتین فلاکلام فی ذلک عند اهل السنه. ۲- عبيدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب العدوی المدنی احد الفقهاء السبعة، المتوفی ۱۴۷ [۱۴۵]. قال النسائی: ثقة ثبت. قال ابو زرعه و ابو حاتم: ثقة. قال عبدالله بن احمد عن ابن معین: عبيدالله عمر من الثقات. قال ابن منجويه: كان فی سادات اهل المدينة و اشراف قريش فضلاً و علماً و عباده و شرفاً و حفظاً و اتقاناً. و قال ابن معین: ثقة حافظ متفق عليه. قال الذهبي: الامام المجود. و هو ممن روى عنه جماعه منهم محمد بن بشر العبدي المذكور فی الروايه، و هو ايضاً ممن روى عن جماعه منهم زيد بن اسلم كما فی «تهذيب الكمال» و «تهذيب التهذيب» فراجع. و هو ممّا لا كلام فی وثاقته و امامته عند العامه. [صفحه ۱۰۷] ۳- «زيد بن اسلم العدوی» ابو اسامه [۱۴۶]، كان من رجال الصحاح الستة، المتوفی ۱۳۶. روى عن ابيه و ابن عمر و ابی هريره و عائشه و جابر و آخرين. و عنه اولاده الثلاثة اسامه و عبدالله و عبدالرحمن و عبيدالله بن عمر و آخرون، و وثقه احمد و النسائی و ابوزرعه و ابو حاتم و ابن خراش و محمّد بن سعد. قال يعقوب بن ابی شيبة: ثقة من اهل الفقه، و كان عالماً بتفسير القرآن. و قال الذهبي: الامام، الحجة، القدوة [۱۴۷]. و قال ابن عبدالبر فی «التمهيد شرح الموطا»: أنّه عبد لال عمر بن الخطاب [۱۴۸] ۴- «اسلم العدوی العمري» [۱۴۹]، المتوفی سنه ۸۰. [صفحه ۱۰۸] قيل ادرك زمن النبي صلى الله عليه و سلم، و كان من رجال الصحاح الستة، روى عن ابی بكر و عمر و عثمان و ابن عمر و معاذ بن جبل و حفصه و غيرهم، و عنه ابنه و القاسم و محمّد و نافع مولى أبی عمر و غيرهم. قال العجلي: مدنی ثقة من كبار التابعين. و قال ابوزرعه: ثقة [۱۵۰]. و قال يعقوب بن شيبة: كان ثقة. و قال الذهبي: الفقيه الامام ابوزيد العدوی العمري مولى عمر بن الخطاب. و قال النووي: اتفق الحفاظ على وثيقته. و تلاحظ: شدّه و لائه لعمر بن الخطاب حتّى لقب بالعمري. [صفحه ۱۰۹]

روايه البلاذري في الأنساب

المدائني عن مسلمة بن محارب عن سليمان التيمي و عن ابن عون. ان ابابكر ارسل الى علي يريد البيعه فلم يبايع. فجا عمر و معه فتيله، فتلقته فاطمه على الباب. فقالت فاطمه: يابن الخطاب، اتراك محرقاً على بابي؟ قال: نعم، و ذلك اقوى فيما جاء به ابوك... [۱۵۱].

البلاذري و كتبه

أحمد بن يحيى بن جابر البغدادي [۱۵۲] البلاذري الكاتب صاحب «التاريخ الكبير» جالس المتوكل و له مدائح في المأمون و غيره، توفي بعد السبعين و مئتين. و كان كاتباً بليغاً شاعراً محسناً و سوس باخره لأنّه شرب البلاذر للحفظ، و قال الذهبي في «تذكرة الحفاظ»: «بلاذري» أحمد بن يحيى، صاحب التاريخ المشهور، من طبقه أبي داود السجستاني حافظ اخباري علامه. و قال في كتابه «سير أعلام النبلاء»: العلامة الأديب المصنّف. [صفحه ۱۱۰] و ابن كثير في «البدایه و النهایه» قال ابن عساكر: كان أديباً ظهرت له كتب جياذ. و الصنفدي في «الوافي بالوفيات»: كان عالماً، فاضلاً، شاعراً، راويه، نسابه، متقناً... و له من الكتب: كتاب «البلدان الصغير» كتاب «البلدان الكبير» و لم يتم، كتاب «جمل نسب الأشراف» و هو كتابه المعروف المشهور بكتاب «الفتوح» كتاب «عهد اردشير» و كان أحد النقلة من الفارسي الى العربي. فالبلاذري على ما في كتب التراجم و الرجال كما ذكر: من الحفاظ المتقنين، و من الأدباء المصنّفين الذي ظهرت له كتب جياذ. فعلى هذا الأخذ بقوله موافق للقواعد. اهل سنت بلاذري را در كتب رجالی خود در مرتبه‌ی بالائی مورد مدح و تمجید قرار داده و نکته‌ی ضعیفی که موهن به وثاقت و نقل او باشد دیده نشده است، از مجالست خلفائی همچون مأمون و متوکل برخوردار می‌باشد که شأن بسیار بالائی برای محدثین محسوب گردیده و آنرا از مرجحات اعتباری یک محدث بشمار آورده‌اند، ذهبی علم او را ستوده، و ابن كثير از ابن عساكر نقل نموده که بلاذري دارای كتب خوب می‌باشد. [صفحه

مناقب فاطمه

مناقب فاطمه در حدیث سنت

۱- محبوبترین انسانها در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله. قال: «أحب اهلئ الى فاطمه» [۱۵۳]. و فی روایه: «أحب الناس الى فاطمه» [۱۵۴]. و کانت فاطمه اصغر بنات رسول الله واحبهن الیه. محبوبترین شخص در نزد پیامبر فاطمه بود، و می فرمود: بیشتر از همه کس فاطمه را دوست دارم. فاطمه کوچکترین دختران حضرت و محبوبترین آنها بود. ۲- کینهی «أم ابیها» مختص به فاطمه بود. ذکر الحافظ شمس الدین الذهبی: و کینتها فیما بلغنا «أم ابیها» [۱۵۵]. ذهبی می گوید: بنابر روایات وارد شده کینهی فاطمه «أم ابیها» می باشد. [صفحه ۱۱۴] ۳- خانهی فاطمه برتر از خانهی انبیا می باشد. أخرج ابن مردويه عن أنس بن مالک و بریده قال: قرا رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الاية (فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذكر فیها اسمه) فقام الیه رجل فقال: ای بیوت هذه یا رسول الله؟ قال: بیوت الأنبياء، فقام الیه ابوبکر فقال: یا رسول الله هذا البيت منها بیت علی و فاطمه؟ قال: نعم من افاضلها [۱۵۶]. ابن مردويه از انس بن مالک و بریده‌ی اسلمی روایت نموده است که: نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آیهی «فی بیوت اذن الله...» را تلاوت فرمودند که می فرماید: در خانه‌هایی که خداوند اجازه فرمود که بلند مرتبه و رفیع گردیده شوند، و در آنها اسم خداوند برده شود. شخصی پیا خاست و پرسید: ای پیامبر خدا این خانه‌ها چگونه خانه‌هایی بود و از آن چه کسانی می باشند؟ حضرت فرمود: این خانه‌ها از آن انبیا می باشند. سپس ابوبکر برخاست و از آن حضرت پرسید: آیا این خانه نیز از جمله آن خانه‌ها می باشد؟ اشاره بخانه‌ی علی بن ابیطالب و فاطمه نمود. حضرت فرمود: آری این خانه از برترین آن خانه‌ها می باشند. ۴- بوی بهشت مختص به فاطمه می باشد. فی قوله صلی الله علیه و آله: اذا اشتقت الی رائحة الجنة شممت ریح فاطمه. یا حمیراء، [صفحه ۱۱۵] ان فاطمه لیست کنساء الآدمیین [۱۵۷]. روزی عائشه به حضرت اعتراض نمود که فاطمه بزرگ شده است او را نبوید، حضرت به فرمود: ای حمیرا (کنیهی عائشه) هر وقت مشتاق رائحهی خوش بهشت می گردم فاطمه را می بویم، عائشه، فاطمه مانند زنان آدمی نمی باشد. ۵- پیامبر اسلام پیش پای فاطمه قیام می فرمود و دست او را می بوسید. اخرج الحاكم فی «المستدرک» عن عائشه، أنها قالت: ما رایت احدا کان اشبه کلاما و حدیثا برسول الله صلی الله علیه و آله من فاطمه، و کانت اذا دخلت علیه قام إلیها فقبلها و رحب بها وأخذ بیدها فاجلسها فی مجلسه الخ [۱۵۸]. حاکم نیشابوری در مستدرک روایت کرده است که: عائشه می گفت: من هیچ کس را ندیدم که مانند پیامبر خدا صحبت نماید غیر از دخترش فاطمه، هر وقت بر او وارد می گردید، پیش پای او قیام می فرمود و او را می بوسید و خوش آمد می گفت، و سپس دست او را گرفته و در جای خودش می نشاند. و فی روایه الطبرانی: کانت اذا دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله رحب بها و قام الیها و قبل یدها و أجلسها فی مجلسه [۱۵۹]. [صفحه ۱۱۶] و در روایت طبری آمده است که: زمانی که فاطمه بر پیامبر وارد می گردید حضرت قیام می فرمود و خوش آمد می گفت دستش را می بوسید و در جای خود او را می نشاند. ۶- در میان زنان فاطمه سخت‌ترین مصیبتها را دیده است. قال لها النبی صلی الله علیه و آله: یا بنیه، إنه لیس من نساء المسلمین امراه اعظم رزیه منك [۱۶۰]. روزی پیامبر به فاطمه فرمود: دخترم در میان زنان مسلمان کسی بیشتر از تو به مصیبت گرفتار نمی گردد. ۷- فاطمه برترین انسانها بعد از رسول خدا می باشد. عن عائشه انها قالت: ما رایت افضل من فاطمه غیر ابیها [۱۶۱]. عائشه روایت می کند که: من برتر و بالاتر از فاطمه را ندیدم جز پدر او رسول خدا. ۸- صلوات فرستادن بر فاطمه صلوات بر رسول خدا می باشد. اخرج السهیلی فی «روض الأنف» فی حدیث «ابی لبابه» قول النبی صلی الله علیه و آله: ان فاطمه بضعة منی فصلی الله علیه و علی فاطمه، فهذا حدیث یدل علی أن سبها کفر، و ان من صلی علیها فقد صلی علی ابیها [۱۶۲]. [صفحه ۱۱۷] سهیلی حدیث ابولبابه را روایت می کند که پیامبر فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من می باشد، پس صلوات خداوند بر پیامبر و بر فاطمه باد. پس این حدیث دلالت دارد که هر کس فاطمه را سب نماید کافر می گردد، و هر کس بر او صلوات بفرستد همانا بر پدرش رسول خدا

صلوات و درود فرستاده است. ۹- علی و فاطمه محبوبترین مردان و زنان در نزد رسول خدا می‌باشند. أخرج الترمذی عن جميع بن عمیر [التیمی]، قال: دخلت مع عمتی [علی] عائشه فسالت: ای الناس کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمه. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إنه کان ما علمت صوّماً قوّماً [۱۶۳]. ترمذی از جمیع بن عمیر روایت می‌کند که گفت با عمه‌ام وارد بر عائشه شدیم، از او پرسید محبوبترین افراد در نزد رسول خدا چه کسی بود؟ عائشه گفت: فاطمه. گفته شده: از مردان چه کسی؟ گفت: محبوبترین مردان در نزد رسول خدا علی بن ابیطالب شوهر فاطمه بود، همانا می‌دانم که علی بن ابیطالب در روز روزه‌دار و شبانه در حال عبادت بود. [صفحه ۱۱۸] ۱۰- و این روایت را حاکم نیشابوری نیز در مستدرک روایت و آنرا تصحیح نموده است. [۱۶۴]. و أخرج الحاكم فی «المستدرک» و صحّحه من حدیث بُریده، قال: کان احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه، و من الرجال علی [۱۶۵]. بریده روایت نمود که: از میان زنان محبوبترین شخص بر رسول خدا فاطمه و از مردان علی بن ابیطالب بود. ۱۱- فاطمه اولین کسی می‌باشد که به رسول خدا ملحق می‌گردد. و أخرج البخاری و مسلم و غیرهما عن فاطمه ان النبی صلی الله علیه و آله قال: «ان جبریل کان یعارضنی القرآن کلّ سنه مره و انه عارضنی العام مرّتين، ولا اراه الا حضر اجلی، فانک اول اهل بیتی لحاقاً بی فاتقی الله واصبری، فانه نعم السلف انا لک» [۱۶۶]. بخاری و مسلم و غیر آندو روایت نموده‌اند که: فاطمه علیها السلام روایت فرمود: پیامبر فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌نمود، و امسال دو مرتبه عرضه نمود، و این از آن جهت می‌باشد که اجل من نزدیک گردیده، و تو از اهل بیت من اولین کسی می‌باشی که بر من ملحق خواهی گشت، پس ای دخترم بخداوند توسل نما و صبر پیشه کن، همانا خداوند بهترین پناه تو می‌باشد. [صفحه ۱۱۹] ۱۲- فاطمه سرور زنان مومنه می‌باشد. وأخرج البخاری و مسلم و غیرهما عن فاطمه عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «یا فاطمه! ألا ترضین ان تكونی سیده نساء المؤمنین» [۱۶۷]. بخاری و مسلم و غیر آندو روایت نموده‌اند که فاطمه روایت نمود: که رسول خدا فرمود: ای فاطمه آیا راضی نمی‌گرددی که سرور زنان مومنه بوده باشی؟ ۱۳- فاطمه پاره‌ی تن رسول خدا می‌باشد. وأخرج احمد والترمذی والحاکم فی «المستدرک» عن ابن الزبیر عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «انما فاطمه بضعه منی، يؤذینی ما آذاها، و ینصبنی ما انصبها» [۱۶۸]. احمد حنبل و ترمذی و حاکم در مستدرک از عبدالله بن زبیر روایت نموده‌اند که: رسول خدا فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من می‌باشد مرا آزار می‌دهد هر کس او را بیازارد، و مرا دشمن می‌دارد هر کس او را دشمن دارد. ۱۴- فاطمه در میان اهل بیت محبوبترین شخص بر رسول خدا می‌باشد. وأخرج الحاكم فی «المستدرک» عن اسامه بن زید عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «احب اهلی الی فاطمه» [۱۶۹]. [صفحه ۱۲۰] حاکم از اسامه بن زید روایت نموده است، که پیامبر فرمود: محبوبترین کسان من فاطمه می‌باشند. ۱۵- منزلت زهراء در بهشت. وأخرج الحاكم فی «المستدرک» و صحّحه عن عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «إذا کان يوم القيامة نادى مناد من وراء الحجب: یا اهل الجمع غصوا ابصارکم عن فاطمه بنت محمد حتی تمر» [۱۷۰]. حاکم در مستدرک روایت نموده که پیامبر فرمود: وقتی که روز قیامت برپا گردد منادی از پس پرده غیب صدا می‌زند، که اهل محشر چشم‌های خود را روی هم بگذارید زیرا فاطمه دختر پیامبر در حال عبور می‌باشد. ۱۶- وأخرجه ابوبکر فی «الغیلانیات» من حدیث أبی أيوب، وابی هریره من حدیث عائشه [۱۷۱]. ۱۸- غضب فاطمه غضب رسول خدا می‌باشد. وأخرج البخاری عن المسور عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی» [۱۷۲]. بخاری روایت نموده است که پیامبر فرمود: فاطمه پاره‌ی تن [صفحه ۱۲۱] من است هر کس او را بیازارد مرا آزار داده است. ۱۹- وأخرج احمد والحاکم فی «المستدرک» و صحّحه عن المسور ایضا عنه صلی الله علیه و آله: «فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها، و انّ الانساب تنقطع يوم القيامة غیر نسبی و سببی و صهری» [۱۷۳]. احمد حنبل در مسند و حاکم در مستدرک روایت نموده‌اند که پیامبر فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است غمگین می‌کند مرا هر کس او را غمگین نماید، و مسرور می‌گرداند مرا هر کس او را مسرور گرداند، همانا هر نسبی در روز قیامت منقطع می‌گردد مگر نسب و سبب من از طریق علی بن ابیطالب. ۲۰- فاطمه سرور زنان بهشتی. وأخرج البخاری عن عائشه انه صلی الله علیه و آله قال لفاطمه: «أما ترضین ان

تکونی سیده نساء اهل الجنة» [۱۷۴]. پیامبر فرمود: ای فاطمه آیا راضی می‌گرددی که سرور زنان بهشتی باشی؟ ۲۱- و آخرج الحاکم فی «المستدرک» عن حذیفه عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «نزل ملک من السماء فاستاذن الله ان یسلم علی فبشرنی ان فاطمه سیده [صفحه ۱۲۲] نساء أهل الجنة» [۱۷۵]. و باز آن حضرت فرمود: ملکی از آسمان نازل گشت، و اجازه خواست تا بر من سلام رسانیده و بشارت داد مرا که فاطمه سرور زنان اهل بهشت می‌باشد. ۲۲- و آخرجه الطبرانی من حدیث أبی هریره باسناد رجاله رجال الصحيح غیر محمّد بن مروان الذهلی وقد وثقه ابن حبان [۱۷۶]. این حدیث را طبرانی هم در معجم روایت نموده و ابن حبان هم آنرا توثیق نموده است. ۲۳- فاطمه سرور زنان دنیا و آخرت می‌باشد. و آخرج الحاکم فی «المستدرک» عن عائشه انه صلی الله علیه و آله قال: لفاطمه: «یا فاطمه! ألا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین؟ و سیده نساء المؤمنین؟ و سیده نساء هذه الامه؟!» [۱۷۷]. حاکم در مستدرک روایت نموده است که پیامبر به فاطمه فرمود: ای فاطمه آیا راضی می‌باشی که سرور زنان دنیا و آخرت، و سرور زنان مؤمنه، و سرور زنان این امت بوده باشی؟ ۲۵- فاطمه مصیبت کشیده‌ترین زنان مؤمنه می‌باشد. و آخرج الطحاوی فی «مشکل الآثار» عن عائشه أنّها كانت تقول: [صفحه ۱۲۳] انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی مرضه الذی قبض فیهِ لفاطمه: ... یا بنیه، انه لیس من نساء المؤمنین امراه اعظم رزیه منك [۱۷۸]. طحاوی در مشکل الآثار روایت نموده است که پیامبر فرمود: دخترم در میان زنان مؤمنه تو از همه مصیبت بارتر می‌باشی. ۲۶- و آخرج أبو یعلی الموصلی والطبرانی فی «الکبیر»، والحاکم فی «المستدرک» عنه صلی الله علیه و آله انه قال: «یا فاطمه! ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» [۱۷۹]. ابویعلی و طبرانی و حاکم در مستدرک روایت نموده‌اند که پیامبر فرمود: ای فاطمه، خداوند از غضب تو غضبناک و از رضایت تو راضی می‌گردد. ۲۷- و آخرج الترمذی و أحمد و ابویعلی، و رجالهما رجال الصحيح، عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، و فاطمه سیده نسائهم إلّا ماکان لمریم بنت عمران» [۱۸۰]. ترمذی و احمد و ابویعلی روایت نموده‌اند که پیامبر فرمود: [صفحه ۱۲۴] حسن و حسین سرور جوانان بهشت و فاطمه سرور زنان بهشتی می‌باشد. ۲۸- و آخرج الطبرانی فی «الأوسط» و «الکبیر»، و رجال «الکبیر» رجال الصحيح عن ابن عباس، قال: قال رسول الله: «سیدات نساء أهل الجنة بعد مریم بنت عمران فاطمه و خدیجه و آسیه بنت مزاحم امراه فرعون» [۱۸۱]. طبرانی از ابن عباس روایت نموده است که پیامبر فرمود: سروران زنان بهشت بعد از مریم دختر عمران فاطمه و خدیجه و آسیه بنت مزاحم زن فرعون می‌باشند. ۳۱- حسد عائشه از فاطمه علیها السلام. و آخرج أحمد باسناد رجاله رجال الصحيح عن النعمان بن بشیر قال: استاذن ابوبکر علی رسول الله صلی الله علیه و آله فسمع صوت عائشه [عالیا] و هی تقول: والله لقد عرفت ان علیا و فاطمه أحب الیک منی و من أبی مرتین او ثلاثا، [فاستاذن ابوبکر فدخل] فاهوی الیها ابوبکر فقال: یا بنت فلانه! لا أسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله [۱۸۲]. احمد روایت نمود: روزی ابوبکر اجازه خواست و بر رسول [صفحه ۱۲۵] خدا وارد گردید در آن هنگام صدای عائشه بگوش رسید که خطاب به رسول خدا نموده و می‌گفت: من می‌دانم که تو علی و فاطمه را از من و پدرم بیشتر دوست می‌داری، در این هنگام ابوبکر اجازه خواست و وارد گردید و خود را بطرف عائشه پرتاب نمود، و به او گفت که ای دختر فلانه دیگر نشنوم که صدای خود را بر رسول خدا بلند نموده باشی. ۳۲- و آخرج الطبرانی فی «الکبیر» باسناد رجاله رجال الصحيح عن ابی عباس، قال: دخل رسول الله علی و فاطمه، و هما یضحکان فلما رایاه سکتا، فقال لهما النبی صلی الله علیه و آله: «ما لکما کنتما تضحکان، فلما رایتمانی سکتما؟» فبادرت فاطمه فقالت: بابی انت یا رسول الله صلی الله علیه و آله! قال هذا: انا أحب الی رسول الله منك، قلت: بلی أنا احب الی رسول الله منك. فتبسّم رسول الله و قال: «یا بنیه، لک رقه الولد، و علی اعز علی منك!» [۱۸۳]. روزی رسول خدا بر علی و فاطمه وارد گردید، آنها را در حالی مشاهده فرمود که خوشحالی و تبسم بر لب داشتند، تا پیامبر را دیدند ساکت گردیدند، حضرت به آنان فرمود: چه شد که از تبسم باز ماندید؟ فاطمه عرضه داشت: فدایت گردم، پدر جان علی می‌گفت: من محبوبتر در نزد پیامبر می‌باشم، و من هم به او می‌گفتم: که [صفحه ۱۲۶] من محبوبتر می‌باشم. حضرت از این کلام فاطمه تبسمی نمود، و سپس فرمود: دخترم تو فرزند من می‌باشی، و بر تو محبت فرزند، و

علی بر من عزیزتر می‌باشد. ۳۴- ازدواج زهراء به امر خدا. وأخرج الطبرانی باسناد رجاله ثقات عن ابن مسعود عنه صلى الله عليه و آله قال: «ان امرنی ان ازوج فاطمه من علی» [۱۸۴]. طبرانی روایت نموده است که پیامبر فرمود: همانا خداوند مرا دستور داد تا فاطمه را به علی تزویج نمایم. ۳۵- وأخرج الطبرانی باسناد رجال الصحيح عن ابن جریح قال: قال لی غیر واحد: کانت فاطمه اصغر ولد رسول الله صلى الله عليه و آله وأحبهنّ الیه. فاطمه کوچکترین دختران رسول خدا و در عین حال محبوبترین آنان در نزد او بود. ۳۶- فاطمه و شباهتش به رسول خدا. وأخرج الطبرانی فی «الأوسط» عن عائشه، قالت: ما رأیت احدا من خلق الله أشبه برسول الله دینا ولا- جلسه ولا- شیه من فاطمه، و کانت اذا دخل علیها رسول الله رَحِبَتْ به وقامت من مجلسها و قبلت یده و اجلسته فی مجلسها، و کانت اذا دخلت علی رسول الله رَحِبَ بها و قام [صفحه ۱۲۷] الیها و قبل یدها وأجلسها فی مجلسه [۱۸۵]. عائشه می‌گوید: من هیچ کس را از خلائق ندیدم، که مانند فاطمه از نظر نشستن و راه رفتن شبیه به رسول خدا بوده باشد، هر وقت رسول خدا بر او وارد می‌گردید زهراء به او خوش آمد گفته و در مقابل او می‌ایستاد، دستش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند، و هر گاه که فاطمه بر او وارد می‌گردید آن حضرت در مقابلش قیام می‌فرمود، خوش آمد می‌گفت، دستش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. ۳۷- وأخرج الحاكم و قال: صحيح علی شرط الشيخین عن عائشه قالت: ما رأیت أحدا أشبه کلاما و حدیثاً من فاطمه برسول الله صلى الله عليه و آله، و کانت اذا دخلت علیه رَحِبَ بها، و قام فأخذ یدها فقبلها وأجلسها فی مجلسه [۱۸۶]. عائشه می‌گوید: من هیچ کس را مثل فاطمه ندیدم که مانند رسول خدا تکلم نماید و سخن بگوید، هر وقت بر او وارد می‌گردید، به او خوش آمد می‌گفت، در مقابل او ایستاده دستش را می‌گرفت و می‌بوسید، و او را در جای خود می‌نشاند. و زاد الحاكم فی روايه أُخری: و کانت اذا دخل علیها رسول الله صلى الله عليه و آله قامت الیه مستقبلة و قبلت یده: و قال: حدیث صحيح علی شرط الشيخین. [صفحه ۱۲۸] و حاکم با اضافه‌ای این چنین روایت می‌کند: وقتی پیامبر بر فاطمه وارد می‌گردید فاطمه از جا برخاسته به استقبال پیامبر رفته و دست او را می‌بوسید. ۳۹- وأخرج الحاكم فی «المستدرک»، و قال: رواه هذا الحديث عن آخرهم فی «الصحيح»، عن عمر بن الخطاب، أنّ النبی صلى الله عليه و آله قال لفاطمه: «فداک ابی و امی» [۱۸۷]. حاکم نیشابوری از عمر بن خطاب روایت می‌کند که پیامبر به دخترش فاطمه فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد. و در خاتمه پس از عجز و ناتوانی از درک مقامات آن مظلومه‌ی عالم چنین عرضه می‌داریم: ای دختر رسول خدا، تمامی پدر و مادرهای هستی، فدای تو گردد، که جانسوز حکایت وداع خویش را، در وصیتی شکسته در گلو، با نگاهی پر از درد و اشکی پر از آه، در جمله‌ی «غسلنی باللیل، کفنی باللیل دفنی باللیل ولا تعلم احدا» پایان رساندی، و بیان نمودی که تا سپیده‌دم قیامت مخفیة القبر و مجهوله القدر، و سرّ مستودع عالم غیب و شهود بوده باشی.

پاورقی

- [۱] سوره‌ی کهف: ۸۲. [۲] و هو فی المستدرک ۱۵۸:۳، و عند الطبرانی و البزار بروایاته فی مجمع الزوائد ۲۰۳:۷. [۳] البخاری: مناقب فاطمه ۸۳:۷. المستدرک ۱۵۱:۳. [۴] المستدرک ۱۵۶:۳، و قال الذهبی: «صحيح و هو عند (مسلم) من حدیث أطول: ۱۲۷:۲:۲. [۵] عن مجمع الزوائد ۲۰۱:۹. [۶] سوره‌ی کهف: ۸۲. [۷] بحارالانوار ۱۷۸:۱۵، تفسیر البرهان ۲: ۴۷۹، نورالثقلین ۳: ۲۷۸.
- [۸] تفسیر فرات الکوفی: ۲۴۵. [۹] تفسیر التبیان ۷: ۸۱، مجمع البیان ۶: ۳۷۶. [۱۰] مجمع البیان ۶: ۳۷۶، تفسیر الصافی ۲: ۲۵۶. [۱۱] تفسیر الصافی ۳: ۲۵۶، نورالثقلین ۳: ۲۸۷. [۱۲] تفسیر العیاشی ۲: ۳۳۴، نورالثقلین ۳: ۲۸۳. [۱۳] تفسیر العیاشی ۲: ۳۳۴، نورالثقلین ۳: ۲۸۳. [۱۴] تفسیر العیاشی ۲: ۳۳۴، نورالثقلین ۳: ۲۸۳. [۱۵] تفسیر ابن کثیر ۳: ۱۰۰. [۱۶] تفسیر ابن کثیر ۳: ۱۰۰. [۱۷] سوره‌ی کهف: ۸۲. [۱۸] مستدرک الصحيحین تفسیر سوره الکهف ۲: ۳۶۹، فتح القدر ۳: ۳۰۶، التدوین فی اخبار قزوین ۲: ۱۵۸، رشفه الصادی: ۱۵۲. [۱۹] جواهر العقدين: ۳۵۱ باب الحادی عشر، رشفه الصادی: ۱۵۳. [۲۰] سوره‌ی کهف: ۸۲. [۲۱] ذکره بتفاوت فی

شرح الشمائل المحمدیه ۱۵۸:۲، باب فی تواضع رسول الله و كذلك فی لواضع انوار الکوکب الدرّی فی شرح همزیه البوصیری ۷۶:۲، انظر رشفه الصادی: ۱۵۳. [۲۲] بصائر الدرجات: ۳۷۷، بحار الانوار ۱۷۴:۲ رقم ۱۱. [۲۳] بصائر الدرجات: ۳۷ باب ۱۸، بحار الانوار ۱۷۵:۲۳ قم ۵ تا ۱۲. [۲۴] وسائل الشیعه ۴۱۶:۱۱ رقم ۷ باب ۲۴. [۲۵] الشعراء: ۲۱۴. [۲۶] صحیح البخاری کتاب الوصایا باب هل یدخل النساء والولد فی الارقاب رقم: ۲۷۵۳، و طرفاه فی کتاب المناقب باب من انتسب الی آبائه فی الاسلام رقم: ۳۵۲۷، و کتاب التفسیر سوره الشعراء: رقم ۴۷۷۱. [۲۷] سیر اعلام النبلاء ۲۱۲:۱۳، تهذیب التهذیب ۱۷۲:۴. [۲۸] منحه المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی ابی داود کتاب الکبائر، باب الترهیب من احتقار الذنوب الصغیره والاتکال علی النسب ۶۴:۲، مسند احمد ۱۸:۳. [۲۹] سوره بقره: آیة الكرسي ۲۵۵. چه کسی بدون اذن خدا شفاعت می کند. [۳۰] سوره المدثر: ۴۸. برای کافران شفاعت شفاعت کننده گان سودی نخواهد داشت. [۳۱] تاریخ الطبری ۱۱۲:۳، المنتظم لابن الجوزی ۳:۳۶۰، البدایه والنهایه ۵۷:۵. [۳۲] یعنی ارزش و احترام افراد و اشخاص در فرزندان و در نسل او باقی خواهد ماند. [۳۳] سوره ی کهف: ۸۲. [۳۴] مستدرک علی الصحیحین تفسیر سوره الکهف ۳۶۹:۲. [۳۵] فضل آل البيت ط القاهرة: ۶۱. [۳۶] مسند احمد ۳:۲۰۷، فردوس الاخبار ۵:۱۵۴. [۳۷] سنن الترمذی ۵:۶۶۴ رقم ۳۷۸۹، المستدرک للحاکم ۳:۱۵۰، المعجم الکبیر للطبرانی ۱۰:۲۸۱ رقم ۱۰۶۶۴. [۳۸] الانفال: ۲۸. [۳۹] رشفه الصادی: ۹۹. ترجمه به اهل بیت پیامبر کسی همانند نمی باشد، برای اینکه اهل بیت آن حضرت اهل سیادت و بزرگواری می باشند. دشمنی نمودن با اهل بیت پیامبر خسران و زیان می باشد، همانطوریکه محبت آنها عبادت است. [۴۰] شهاب الدین احمد بن شمس الدین الزاولی الهندی الحنفی المتوفی ۸۴۹ ه مفسر، نحوی، عارف بالبلاغه، تولى القضاء، و من تصانیفه: شرح البزدوی فی الاصول. [۴۱] الدهر: ۱. [۴۲] الشوری: ۲۳. [۴۳] الشوری: ۲۳. [۴۴] فیض القدر ۱:۲۱۹ رقم ۳۰۲، جواهر العقدین للسمهودی: ۳۵۳-۳۵۵، فضل آل البيت للمقریزی: ۱۱۱، رشفه الصادی للحضرمی: ۲۶۲. [۴۵] فضل آل البيت للمقریزی: ۱۱۱، رشفه الصادی: ۲۶۳. [۴۶] شرح الفقه الاکبر للقاری: ۲۷۷. [۴۷] مسند احمد ۳:۴۲، ۸۹، ۹۰، سنن الترمذی ۲:۳۲۵، المستدرک ۴:۷۴، مناقب الشافعی للبيهقي ۱:۶۱. [۴۸] رشفه الصادی: ۱۰۶-۱۰۷، اسد الغابه ۵:۴۷۳، الاصابه ۸:۷۶. [۴۹] الاحزاب: ۸۵. [۵۰] مناقب الشافعی للرازی: ۱۲۶. [۵۱] جهت اطلاع به کتاب «القول الصراح فی البخاری و صحیححه الجامع» از شیخ الشریعهی اصفهانی ص ۴۵-۴۸ مراجعه شود. [۵۲] سئل عن قوله (الا- الموده فی القربى) فقال سعيد بن جبیر: قریب آل محمد صلی الله علیه و سلم فقال ابن عباس: عجلت، ان النبی لم یکن بطن من قریش الا کان له فیهم قرابه، فقال: «الا- ان تصلوا ما بینی و بینکم من القرابه» صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره الشوری: ۲۳، رقم ۴۸۱۸، و کتاب المناقب رقم ۳۴۹۷. [۵۳] النمل: ۱۸. [۵۴] تحفهی اثنی عشریه: ۱۹۳. [۵۵] صحیح بخاری کتاب رقاق رقم ۶۵۸۲، و ۶۵۷۵، و ۶۵۸۳، و ۶۵۷۵، و ۷۰۴۸ و ۷۰۴۹، و ۶۵۸۵، و در کتاب فتن رقم ۷۰۵۱، و ۷۰۵۰، و موارد دیگر. [۵۶] صحیح البخاری: رقم ۶۵۸۷. [۵۷] صحیح بخاری کتاب النکاح: ج ۹ ص ۲۳۵. الجمع بین الصحیحین للحمیدی: ج ۲ ص ۲۸۸ رقم ۱۴۶۷. [۵۸] عمده القاری ۲۰: ۱۶۷ رقم ۱۱۷. [۵۹] و فی وصیته لولده بعد ما اوصی باولاده و اخوته: و انظر الحجاج فاکرمه، فانه هو الذی وطا لکم المنابر، و هو سیفک یا ولید، و یدک علی من ناواک، فلا تسمع فی قول احد و انت الیه احوج منه الیک... تاریخ الاسلام و فیات ۸۱-۱۰۰: ص ۱۴۴. [۶۰] النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم: ۵۶-۵۷. [۶۱] صحیح البخاری کتاب المناقب رقم ۴۳۹۷. و فی: فقال سعيد بن جبیر: قریب، محمد صلی الله علیه و سلم... روایت دیگر بخاری که در همین کتاب مراجعه آمده است: قریب، آل محمد... تفسیر سوره شوری رقم ۴۸۱۸. [۶۲] الشفاء بتعریف حقوق المصطفی ۲: ۸۲، شعب الایمان للبيهقي ۲: ۲۲۴. [۶۳] سیر أعلام النبلاء ۵: ۱۲، رقم ۹، الجرح و التعديل ۷: ۷، تهذیب الاسماء و اللغات ۱: ۳۴، حلیه الاولیاء ۳: ۳۲۶. [۶۴] المجروحین لابن حبان ۳: ۱۴، میزان الاعتدال ۴: ۱۷۳ رقم ۸۷۴۱، سیر أعلام النبلاء ۷: ۲۰۱. [۶۵] تفسیر ابن کثیر ۳: ۵۳۲، فتح القدير ۴: ۱۷۸. [۶۶] صحیح مسلم بشرح النووی ۱۵: ۱۹۰ رقم ۶۲۱۱، المصنّف لابن ابی شیبہ ۶: ۳۷۳ رقم ۳۲۰۹۳. [۶۷] المستدرک ۲: ۴۱۶، کتاب التفسیر، مسند أحمد ۶: ۳۲۳ و ۷: ۴۵۵ فضائل الصحابه لاحمد ۲: ۶۰۲ رقم ۱۰۲۹، التاريخ الكبير للبخاری ۲: ۶۹-۷۰، مشکل الآثار للطحاوی ۱: ۳۳۲-۳۳۶، اسد الغابه ۲: ۱۲، سنن

الترمذی ۵: ۶۶۳-۶۹۹. [۶۸] المستدرک ۳: ۱۴۷-۱۴۸. [۶۹] الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان ۹: ۵۰ رقم ۶۹۰۵. [۷۰] مسند ابويعلی ۱۲: ۴۵۱ رقم ۷۰۲۱. [۷۱] سنن الترمذی ۵: ۶۹۹ رقم ۳۸۷۱. [۷۲] مسند أحمد ۶: ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۴ و فضائل الصحابه ۲: ۵۸۸ رقم ۹۹۵. [۷۳] مصابيح السنه للبعثی ۴: ۱۸۳ رقم ۴۷۹۶. [۷۴] جلاء الافهام: ۱۱۹: فتح القدير ۴: ۲۸۰، تفسير البيضاوي ۳: ۳۸۲. [۷۵] صحيح مسلم كتاب الفضائل باب فضائل علي بن ابي طالب ۱۵: ۱۷۶ رقم ۶۱۷۸، المعجم الكبير للطبراني ۵: ۱۸۲، روح المعاني ۱۲: ۲۲، مسند ابی یعلی ۱۲: ۳۱۳ رقم ۶۸۸۸، تفسير ابن كثير ۲: ۵۳۳، تفسير الطبري ۲۲: ۷، شواهد التنزيل ۲: ۱۲۴، تفسير الثعالبي ۳: ۲۲۷. [۷۶] المصنّف لعبد الرزاق ۴: ۵۲ رقم ۹۶۴۳، مسند أحمد ۴: ۳۶۷، المعجم الكبير ۵: ۱۸۲ رقم ۵۰۲۵. [۷۷] كسانی كه به شخص بزرگ و محترم نزدیک می باشند. [۷۸] غافر: ۴۶. [۷۹] آل عمران: ۳۳. [۸۰] القمر: ۳۴. [۸۱] المواهب اللدنيه للقسطلانی ۲: ۵۱۷، جلاء الافهام لابن الجوزی: ۱۲۰-۱۲۵، جواهر العقدين للمسمودی: ۲۱۱. [۸۲] السنن الكبرى ۲: ۱۵۲. [۸۳] البيان والتعريف للحمزوی ۱: ۴۱. [۸۴] المقاصد الحسنه فی بیان كثير من الأحاديث المشتهره علی الالسنه: ۴۰، كشف الخفاء و مزيل الالباس عما اشتهر من الاحاديث علی السنه الناس ۱: ۱۸، انظر تخريجه فی شرح نخبه الفكر لابن حجر و لملا علی القاری: ۱۳۵. [۸۵] جلاء الافهام: ۱۲۰، لوامع الانوار البهيہ للسفارینی ۱: ۵۱. [۸۶] جواهر العقدين: ۲۱۲. [۸۷] الاسراء: ۲۹-الروم: ۳۷. [۸۸] الشوری: ۲۲. [۸۹] الاسراء: ۲۶. [۹۰] درالمنثور ۴: ۱۷۷، میزان الاعتدال ۲: ۲۲۸، كنز العمال ۲: ۱۵۸. [۹۱] مجمع البيان ۳: ۴۱۱. [۹۲] دلائل الصدق ۳: ۶۸. [۹۳] برای اطلاع از این داستان غم انگیز و سراسر درس به كتاب «رمز حديث فداك» مراجعه گردد. [۹۴] المعجم الكبير ۳: ۴۷ رقم ۲۶۴، ۱۱: ۳۵۱ رقم ۱۲۲۵۹. [۹۵] الشوری: ۲۲. [۹۶] المستدرک علی الصحيحین ۲: ۱۷۲، المعجم الاوسط ۳: ۸۸ رقم ۲۱۷۶، مسند أحمد ۱: ۱۹۹ رقم ۱۷۲۱-۱۷۲۲. [۹۷] رسفه الصادی: ۱۴۹. [۹۸] المغنی: القاضی عبدالجبار ۱: ۳۳۷، ط. مصر. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد ۱۶: ۲۷۲. [۹۹] منهاج السنه ۲: ۱۷۱-۱۷۲. [۱۰۰] الاحزاب: ۵۷. [۱۰۱] القول الصراح فی البخاری و صحيحه الجامع: ۱۴۰-۱۴۱. [۱۰۲] الاحزاب: ۵۷. [۱۰۳] الدر المنثور- السيوطی ۶: ۲۰۳، سوره النور، آیه ۳۶. روح المعانی: الالوسی ۱۸: ۱۷۴ وفيه: فقام أبوبكر فقال: يا رسول الله هذا البيت منها، لبيت علي و فاطمه. قال: نعم من أفاضلها. [۱۰۴] الاحزاب، الايه. أخرج ابن جرير و ابن مردويه عن أبي حمرا، قال: حفظت من رسول الله صلى الله عليه و سلم ثمانيه أشهر بالمدينه ليس من مرّه يخرج الى الصلاه الغداه الا اتى الى باب علي رضي الله عنه، فوضع يده على جنبتي الباب ثم قال: الصلاه... الصلاه (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا). و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: شهدنا رسول الله صلى الله عليه و آله تسعه اشهر، ياتي كل يوم علي باب علي بن ابي طالب عند وقت كل صلاه فيقول: السلام عليكم و رحمه الله و بركاته اهل البيت (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا). الدر المنثور ۶: ۶۰۶، سوره الاحزاب، الايه ۳۳. [۱۰۵] و هو في المستدرک ۳: ۱۵۸، و عند الطبراني و البزار برواياته في مجمع الزوائد ۷: ۲۰۳. [۱۰۶] البخاری: مناقب فاطمه ۷: ۸۳. المستدرک ۳: ۱۵۱. [۱۰۷] المستدرک ۳: ۱۵۶، و قال الذهبي: «صحيح و هو عند (مسلم) من حديث أطول: ۲: ۱۲۷. [۱۰۸] عن مجمع الزوائد ۹: ۲۰۱. [۱۰۹] الترمذی ۲: ۲۹۸ رقم ۳۷۳۶. النسائي ۸: ۱۱۶. فتح الباری ۱: ۶۳. سنن ابن ماجه رقم ۱۱۴. شرح السنه ۱۴: ۱۱۴. كنز العمال ۱۱ رقم ۳۲۸۷۸-۳۳۰۲۹. مجمع الزوائد ۹: ۱۳۳. البدايه و النهايه ۷: ۳۵۵. [۱۱۰] كنز العمال ۱۱: ۶۲۱ رقم ۳۳۰۲۲. تاريخ بغداد ۳: ۱۶۱ رقم ۱۲۰۳. [۱۱۱] فيض القدير- المناوي. شرح الجامع الصغير: السيوطی ۴: ۴۲۱ و ۳: ۱۰۷، رقم ۵۸۳۳، ط. دارالمعرفه- بيروت. الروض الأنف: السهيلي، عبدالرحمن بن عبدالله بن أحمد بن اصبح الأندلسي، المتوفى ۵۸۱، يكنى اباالقاسم و ابازيد. قال الذهبي في تذكره الحفاظ: الحافظ العلّامه صاحب التصانيف المونقه صَنَّف كتاب «روض الانف» شرح السيره النبويه، فأجاد وأفاد، و ذكر انه استخرجه من «مائة و عشرين» مصنّفا و له كتاب: «الاعلام بما ابهم في القرآن من اسما الاعلام» و له كتاب «الفرائض» و غير ذلك، و كان اماما في لسان العرب يتوقّد ذكاءا. و قال أبو جعفر بن الزبير: كان السهيلي واسع المعرفه، غزير العلم، نحوياً متقدّما لغوياً، عالما بالتفسير و صناعه الحديث، عارفا بالرجال و الانساب، عارفا بعلم الكلام، و أصول الفقه، حافظا للتاريخ القديم و الحديث، ذكيا نبها. [۱۱۲] الروض الأنف: السهيلي ۶: ۳۲۸، فقد مرّ تخريجه في حديث أبي لبابه. [۱۱۳] المصنّف: ابن ابی

شیهه ۴۳۲:۷، رقم ۳۷۰۴۵، انساب الاشراف ۵۸۶:۱، طبع دارالمعارف - القاهرة.. به فصل سوم کتاب ص ۶۲ مراجعه شود. [۱۱۴] فتح الباری ۱۳۸:۷، ط. دارالمعرفه - بیروت مع اشراف عبدالعزیز بن عبدالله بن باز. [۱۱۵] المواهب اللدنیہ بالمنح المحمّدیہ - القسطلانی ۴۰۹:۳، الدرّ الثمینہ فی تاریخ المدینہ - ابن النجّار: ۲۰۵، و فیہ: «إن عائشه كانت تسمع صوت الوتر و المسمار يضرب فی بعض الدور المطنبه بمسجد النبی (ص)، فترسل الیهم ان لا تؤذوا رسول الله (ص) و ما عمل علی بن ابی طالب مصراعی داره إلّا بالمسمار توقّیا لذلك. و القسطلانی المتوفّی ۹۲۳ هـ هو الشارع لصحیح البخاری المسمّی ب «ارشاد الساری» و ابن النجّار المتوفّی سنه ۶۴۳ هـ هو الحافظ البار، محدّث العراق مؤرّخ العصر، کان إماما ثقه، حجّه، مقرّئا، مجوّدا، حلو المحاضره، کیسا، متواضعا، من أعیان الحفاظ الثقات مع الدّین والصّیانه والنّسک والفهم وسعه الرّوايه - سیر اعلام النبلاء ۱۳۱:۲۳، رقم ۹۸. الوافی بالوفیات ۹:۵، رقم ۱۹۶۳. تذکره الحفاظ ۴:۱۴۲۸، رقم ۱۱۴۰. [۱۱۶] الکافی: ۵۵۵:۴ - ۵۵۶، الوسائل ۵۴۲:۳. [۱۱۷] الوسائل ۵۴۲:۳ باب ۵۹ احکام مسجد. [۱۱۸] الکافی ۵۵۶:۴، من لا یحضره الفقیه ۵۷۲:۲، التهذیب ۸:۶. [۱۱۹] مصباح المتهجد: ۷۱۰. [۱۲۰] مجمع الفائده والبرهان ۷:۴۳۰. [۱۲۱] ذخیره المعاد ۷:۰۸. [۱۲۲] ذخیره المعاد ۲:۲۸۴ و ۷:۰۷. [۱۲۳] کشف اللثام ۱:۳۸۳ و ۶:۲۷۵. [۱۲۴] الحدائق الناضره ۱۷:۴۱۷. [۱۲۵] جواهر الکلام ۲۰:۱۰۵، جامع المدارک ۲:۵۵۵. [۱۲۶] ترى ان قاسم بن سلام لا یقدر علی ذکر قوله: «وددت انی لم اکشف بیت فاطمه و ترکته و ان اغلق علی الحرب» کما نبه علی ذلك معلق الكتاب. [۱۲۷] کتاب الأموال: ص ۱۷۴، رقم ۳۵۳، طبع دارالفکر للطباعه والنشر مع تعلیق محمّد خلیل هراس. [۱۲۸] المعجم الکبیر: الطبرانی ۱:۶۲، رقم ۴۳، الطبعة الثانیة، دار احیا التراث العربی. تاریخ الاسلام: الذهبی - عهد الخلفاء الراشدين: ص ۱۱۷ - ۱۱۸، الطبعة الاولى، دار الكتاب العربی. تاریخ الطبری ۳:۲۱۵، الطبعة الثانیة، مؤسسه عزّالدین - بیروت. میزان الاعتدال ۳:۱۰۸، رقم ۵۷۶۳. لسان المیزان ۴:۷۰۶، رقم ۵۷۵۲ فی ترجمه «علوان بن داود» کتاب الاموال: أبو عبید: ص ۱۷۴، طبعه دارالفکر للطباعه والنشر. [۱۲۹] جمهره النسب: ابی الکلبی، المتوفی سنه ۲۰۴، مع تحقیق محمود فردوس العظم - دارالیقظه العربیه - سوریه - دمشق ۲:۹۴. [۱۳۰] عق: «عقیلی». [۱۳۱] طب: الطبرانی فی المعجم الکبیر والصغیر. [۱۳۲] مسند فاطمه: السیوطی: ص ۳۴ - ۳۵. الطبعة الاولى، مؤسسه الكتاب الثقافیه - بیروت. [۱۳۳] المغنی: القاضی عبدالجبار ۱:۳۳۷، ط. مصر. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۶:۲۷۲. [۱۳۴] التمهید، شرح الموطا ۸:۱۶۱. نصیحه الشیعہ: محمّد احتشام الدین مراد آبادی: ص ۷۶، ملتان، مکتبه رشیدیہ، صدیقیہ پریس. [۱۳۵] انساب الاشراف ۱:۵۸۶ ط دارالمعارف قاهره. [۱۳۶] العقد الفرید ۵:۱۳ ط دارالکتب العلمیه ط الثالثه. [۱۳۷] روایت بخاری در کتاب مغازی: فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلك فهجرته، فلم تکلمه حتی توفیت، و عاشت بعد النبی سته اشهر. فلما توفیت دفنها زوجها علی لیل و لم یوذن بها ابابکر، و کان لعلی من الناس وجه حیاه فاطمه، فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس، فالتمس مصالحه ابی بکر و معایعته، ولم یکن یباع تلك الاشهر... صحیح البخاری کتاب المغازی باب غزوه خیبر ۵:۲۵۲ رقم ۴۲۴۰ - ۴۲۴۱. [۱۳۸] دلائل الامامه: ص ۲۳۸، ط الغری. [۱۳۹] تلخیص الشافی ۳:۷۶. [۱۴۰] سیر اعلام النبلاء ۱۵:۵۷۸. میزان الاعتدال ۱:۱۳۹، رقم ۵۵۲. لسان المیزان ۱:۴۰۵، رقم ۸۳۳. الرفسه: الصدمه بالرجل فی الصدر. القاموس ۲:۲۲۰. [۱۴۱] «نا» اختصار «حدّثنا» و «انا» «اخبّرنا»، و فی حدیث السنّه ثبت السماع والقراءه من الشیخ خلافا للروایات «المعننه»، و له شرح فی محله. [۱۴۲] المصنّف: ابن ابی شیهه ۷:۴۳۲، رقم ۳۷۰۴۵. [۱۴۳] میزان الاعتدال ۲:۴۹۰، رقم ۴۵۴۹. [۱۴۴] تهذیب التهذیب ۹:۶۴، رقم ۹۰. تاریخ ابن معین: ص ۵۰۵. طبقات ابن سعد تذکره الحفاظ ۱:۳۲۲. الکاشف ۳:۲۲. طبقات الحفاظ: ص ۱۴۰. سیر اعلام النبلاء ۹:۲۶۵، رقم ۷۴. شذرات الذهب ۲:۷. [۱۴۵] سیر اعلام النبلاء ۶:۳۰۴، رقم ۱۲۹. تذکره الحفاظ ۱:۱۶۰ - ۱۶۱. تهذیب التهذیب ۷:۳۷ طبقات الحفاظ ص ۷۰ الثقات: ابن حبان ۳:۱۴۳ مشاهیر علماء الامصار ص ۱۳۲ طبقات خلیفه ابن خیاط ص ۲۶۸ تاریخ البخاری ۵:۳۲۶ شذرات الذهب ۱:۲۱۹. [۱۴۶] التاریخ الکبیر ۳:۲۷۸. المعرفه و التاریخ ۱:۶۷۵. الجرح والتعذیل ۳:۵۵۴. حلیه الأولیا ۳:۲۲۱ - ۲۲۹. تهذیب التهذیب ۳:۳۴۱، رقم ۷۲۸. سیر اعلام النبلاء ۵:۳۱۶، رقم ۱۵۳. تذکره الحفاظ ۱:۱۳۲ - ۱۳۳. طبقات الحفاظ: ص ۶۰، رقم ۱۶۶. شذرات الذهب ۱:۱۹۴. تهذیب تاریخ ابن عساکر ۵:۴۴۲. [۱۴۷] سیر اعلام

النبلاء ۳۱۶:۵، رقم ۱۵۳. [۱۴۸] التمهید شرح الموطا ۲۴۲:۳. [۱۴۹] طبقات ابن سعد ۵:۱۰. تاریخ الكبير ۲:۲۳. الجرح والتعديل ۳۰۶:۲، رقم ۱۱۴۱. سیر اعلام النبلاء ۴:۹۸، رقم ۳۱. تهذیب الاسماء واللغات: النووی ۱:۱۱۷. تهذیب التهذیب ۱:۲۳۳، رقم ۵۰۱. تذکره الحفاظ ۱:۴۹. طبقات الحفاظ: ص ۲۴. شذرات الذهب ۱:۸۸. اسد الغابه ۱:۷۷. العبر ۱:۹۱. [۱۵۰] الجرح والتعديل ۳۰۶:۲، رقم ۱۱۴۱. [۱۵۱] انساب الاشراف ۱:۵۸۶، طبع دارالمعارف-القاهره. [۱۵۲] تذکره الحفاظ ۳:۸۹۲، رقم ۸۶۰. سیر اعلام النبلاء ۳:۱۶۲. رقم ۹۶. البدايه والنهايه ۱۱:۷۰۶۹ مختصر تاریخ دمشق ۳:۳۱۹ رقم ۴۱۶. الوافی بالوفیات ۸:۲۴۰. [۱۵۳] الترمذی (تحفه الاحوذی ۱۰:۳۷۰). المستدرک ۳:۱۵۵. مسند احمد ۴:۲۷۵. مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. تهذیب الاسماء واللغات: النووی ۱:۲۶. سیر اعلام النبلاء ۲:۱۱۹. تهذیب التهذیب ۱۲:۴۴۰. جامع الاصول ۹:۱۲۵. حيله الاوليا ۲:۳۹. البدايه والنهايه ۶:۲۳۲. [۱۵۴] الترمذی (تحفه الاحوذی ۱۰:۳۷۰). المستدرک ۳:۱۵۵. مسند احمد ۴:۲۷۵. مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. تهذیب الاسماء و اللغات: النووی ۱:۲۶. سیر اعلام النبلاء ۲:۱۱۹. تهذیب التهذیب ۱۲:۴۴۰. جامع الاصول ۹:۱۲۵. حيله الاوليا ۲:۳۹. البدايه والنهايه ۶:۲۳۲. [۱۵۵] تاریخ الاسلام: الذهبي-عهد الخلفاء الراشدين: ص ۴۳. ذیل المذیل: الطبری: ص ۴۹۹. المناقب: ابن المغازلی: ص ۲۱۳، رقم ۳۹۲. دُرر السمت فی خبر السَّبَط: ابن الابار المتوفی ۶۵۸: ص ۷۷. العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین ۸:۲۸۶. سبل الهدی و الرشاد ۱۲:۳۷. [۱۵۶] الدر المنثور ۶:۲۰۳. روح المعانی: الآلوسی ۱۸:۱۷۴، سوره النور، الآیه ۳۶. [۱۵۷] المعجم الكبير ۲۲:۴۰۱. [۱۵۸] المستدرک-الحاکم: ۳:۱۶۰. [۱۵۹] المعجم الاوسط: الطبرانی ۵:۵۸، رقم ۴۱۰۱. [۱۶۰] المعجم الكبير ۲۲:۴۱۸، رقم ۱۰۳۱. المستدرک ۳:۱۵۶، و قال الذهبي: صحيح. مشکل الآثار ۱:۴۹-۵۰. [۱۶۱] المعجم الاوسط ۳:۳۴۹، رقم ۲۷۴۲. مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. [۱۶۲] الروض الانف ۶:۳۲۸. [۱۶۳] الترمذی بلفظه: التحفه ۱۰:۳۷۵ و «الناس» فی الأصل «النساء». مشکاه المصابيح ۳، ۱۷۳۵، رقم ۶۱۴۶. [۱۶۴] المستدرک ۳:۱۵۵. [۱۶۵] المستدرک ۳:۱۵۵. و من حديثه أيضاً (الترمذی): التحفه ۱۰:۳۷۰-۳۷۱. [۱۶۶] كنز العمال ۱۳:۶۷۷-۶۷۸. [۱۶۷] فتح الباری: البخاری ۷:۸۴، مسلم ۲:۱۲۶. المستدرک ۳:۱۵۸. طبقات ابن سعد (من حديث عائشه عن فاطمه) ۲:۲۴۸-۲۴۸. [۱۶۸] (الترمذی): (التحفه ۱۰:۳۷۱). المستدرک ۳:۱۵۸. احمد ۴:۵. [۱۶۹] المستدرک: ۱:۱۵۵. [۱۷۰] المستدرک ۳:۱۵۳. [۱۷۱] نقله عن كنز العمال ۱۲:۱۰۶. الغيلانيات: ابی بكر الشافعی فی الرقمين ۳۴۲۰۹ و ۳۴۲۱۰، و رقم ۳۴۲۱۱. [۱۷۲] (البخاری): فتح الباری ۷:۴۸. البخاری فی علامات النبوه من حديث طويل عن عائشه: ۶:۴۹۱. و اخرجه من وجه آخر فی اواخر المغازی ۸:۱۱۰-۱۱۱. [۱۷۳] و هو فی المستدرک ۳:۱۵۸، و عند الطبرانی و البزار برواياته فی مجمع الزوائد ۷:۲۰۳. [۱۷۴] البخاری: مناقب فاطمه ۷:۸۳. المستدرک ۳:۱۵۱. [۱۷۵] المستدرک ۳:۱۵۱. [۱۷۶] مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. [۱۷۷] المستدرک ۳:۱۵۶، و قال الذهبي: «صحيح و هو عند (مسلم) من حديث أطول: ۲:۱۲۷. [۱۷۸] مشکل الآثار ۱:۴۹-۵۰. جمع الجوامع-السيوطی ۱:۳۰۲، النسخه المصوره المصريه. [۱۷۹] مجمع الزوائد ۹:۲۰۳. المستدرک ۳:۱۵۴. [۱۸۰] عن مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. [۱۸۱] التحفه ۱۰:۲۷۲، أحمد ۵:۳۹۱، و قد ذكره الطحاوی فی مشکل الآثار ۲:۳۹۳، و هو فی كنز العمال بمختلف طرقه و رواياته: ۱۲:۱۱۲-۱۱۳. [۱۸۲] عنه ايضا ۹:۲۰۱-۲۰۲، و هو عند (أحمد) بلفظه، عن النعمان بن بشير ۴:۲۷۵، و عنه باطول ۴:۲۷۰-۲۷۱. [۱۸۳] مجمع الزوائد ۹:۲۰۱. [۱۸۴] المجموع ۹:۲۰۴. كنز العمال رقم ۳۷۷۵۲ من حديث أنس (عن الخطيب وابن عساكر). [۱۸۵] المعجم الاوسط ۵:۵۸، رقم ۴۱۰۱. [۱۸۶] المستدرک ۳:۱۵۴، و وافقه الذهبي على صحته. اخرجه أبو داود في الأدب، باب ما جاء في القيام برقم ۵۲۱۷. و الترمذی فی المناقب برقم ۳۸۷۱. الاستيعاب ۴:۳۶۶. [۱۸۷] المستدرک ۳:۱۵۱-۱۶۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که

امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶۱۰۸۶۰ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :-

هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبتِ ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریکِ کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».